بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقربا و موالی آن مولای انس و
جن مستطیع ازبان اخوان و خلان سمو الملکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان ازین نامه نگار اذل من الصامت
محمد یوسف علی ابو الحامد سنبلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی الموطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم فرائض
مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجرای مسئول
جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء جید ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستعد فیض لم یزلی
حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطلبه الجلی ازین کار معذور هم نداشته بر آنم داشتند که شرح
وافی به بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعنی المرحوم
مولوی جعفر علی ساکن کسمندی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح
اختلاف فریقین با اختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد کم
از نصف کتاب بست دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم ناتمام ماند و نور
مطبوع طبع آن محب نواز بود استبداد او در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الکلام
من ینفع الناس دست بخامه و قرطاس بردم و آنچه در صحف این فن بود و طبیعت بدان مسامحه نمود بصفحهٔ کاغذ سپردم و
بر اصل نظم و تکمله اش مقدمه و خاتمه بتکثیر الفوائد افزودم و باسرع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل مآب
تحفهٔ حضرت فواضل آب چشم و چراغ دودمان سیادت و گل دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان مظهر شان
مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قسیم قیام مملکت حیدر آباد ناظم نظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان فی الطوشان
مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ اید الله البریة بادامة ذاته الی
مدی الایام و اللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بر ان زعین قبول ٭ نور بخشد بدیدهٔ ما ماس ٭

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم یعنی دانستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکهٔ میت دانسته میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه ست و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع این علم ترکهٔ میت ست بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه ست فهانا اشرع فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا ✤ کو بود بی شریک و بی همتا ✤ نقشبند طراز کون و مکان ✤ چهره پرداز پیکر دو جهان ✤ نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصورست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار اوست موجود و ما همه معدوم ✤ عقل از فهم کنه او محروم ✤ خرد نکته سنج اهل خرد ✤ خطی از فهم ذات او نبرد ✤ اوست محیی ممیت و وارث هم ✤ غیر او نیست مالک عالم ✤ نعت صلوات خدای عز و جل ✤ بر نبی محمد مرسل ✤ اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبی ست زبدهٔ کائنات و سرور دین ✤ سر بفتراکش آسمان و زمین ✤ زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدنست شرف گوهر وجود باو ✤ نقش ایجاد را نمود باو ✤ باد بر هر دو جا سلسبیلا و نمود بمعنی ظهورست خوشترین نامها بود نامش ✤ واجب الامتثال احکامش ✤ رحمت حق که نیست پایانش ✤ باد دائم بر آل و یارانش ✤ مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم ✤ آتش حسرتست در جانم آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم شرمها بس جرمها دارم ✤ نظر خود به پشت پا دارم ✤ نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند منم و گریه در دل شبها ✤ منم و سیل اشک یا ربها ✤ منم و روز و شب دعا کردن ✤ از معاصی خدا خدا کردن واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یا رب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و عذر کردن ست

یا الهی بحال من نظری ✤ ده باه و فغان من اثری ✤ یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته بر باد دهد جز در تو مرا پناهی نیست ✤ جز بسوی تو هیچ راهی نیست ✤ بتمنای لطف سرشاری ✤ آمده بر درت گنهگاری ✤ سرشار اینجا بمعنی بسیارست و یا در گنهگاری زائد ست و یای گنهگاری تنکیر ست برای تحقیر ای خداوند کارساز جهان ✤ بی نصیبش ز لطف خویش مران ✤

بیان مصرف مال متروک هر که میرد بعین مالش اگر ✤ حق غیر ست و نیست مال دگر ✤ اول این حق ادا کن

بیان مصرف مال متروکه

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس عبد وارث حر نشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی
کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه بر عکس و بالاتفاق
سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته ست وارث میشود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه
باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و
در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضے علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان
اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف
ست اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامے که استحقاق وراثت دارد آزاد
گردید یا کافریکه وارث او اند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم
اختلاف دارین یعنے اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دار دار اسلام و کفر
چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلا کافر حربیکه در دار الحرب ست و ذمی از اقربایش که در دار الاسلام
ست پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دارد چنانچه مستامن و ذمی که اگرچه هر دو
در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکے مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب
تواند و ذمی همیشه مقیم دار الاسلام شود بماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث
تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست
چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریا غرق شوند
یا در آتشی بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکے بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمه
این مانع نیز در النظم نکرده زیراکه در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند
لهذا او در نظم نه مستحق ده کس اند بالترتیب ارث را نزد هر فهیم و لبیب یعنی مستحق میراث ده فرقه اند بترتیب
تقدیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشوند اولا اهل فرض و بعد از ان نسبی از ذوی العصوبة و ان
یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولا اهل فرض را حصه دهند بعد از ان عصبات نسبی و فرض در لغت
بمعنے عطای مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سہمی معین از سہام ستہ کہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شدہ باشد و عصبہ در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
کہ بعد از اہل فرض باقی ماندہ اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای امامیہ عصوبت را
از اسباب ارث نشمردہ اند بلکہ نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبہ نسبی و ذو رحم ہر دو را اہل قرابت
و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونہ است یکے نسب و دران داخل اند اصول
و فروع میت و فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولاء سببی بعد ازو کہ
نام او بگذشت مولی العتاقہ ای خوشخویہ یعنی بعد عصبات نسبی مرتبہ عصبہ سببی ست و آن عبارت از مولی العتاقہ ست
کہ معتق بکسر تا باشد یعنے آزاد کنندہ مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبہ نسبی وارث ترکہ معتق بالفتح
میشود و نزد امامیہ با وجود اقربای نسبی مولی العتاقہ مستحق میراث نیست سہ عصبات ذکور او پس ازان
رد بذو الفرض از نسب [illegible] پس ازان در صورت اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق بجد و
ناظم رحمہ اللہ ہمین یک لفظ برای ہر دو کافی شمردہ میگوید کہ در صورت نبودن مولی العتاقہ بعصبات سببیہ
ذکور مولی العتاقہ بدہند و عصبات نسبیہ اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقہ را درین
نصیبی نیست و مختار امامیہ ہم ہمین ست لیکن فرق اینست کہ نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کنندہ
ولای او به برادران و اجداد و اعمامش و اولاد ایشان منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر عصبات ذکور مولی العتاقہ
ہم معدوم باشند پس ترکہ میت را بذوی الفروض نسبیہ سببیہ رد نمایند و برای ذوی الفروض سببیہ
یعنے زوج و زوجہ رد نیست و چون نزد امامیہ اہل قرابت نسبی عصبہ باشند یا ذو الرحم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواہد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثہ نسبی متفق
این قوم ست [illegible] در بر زوجہ اختلاف کردہ اند و مختار عدم رد بر اوست سہ ذو رحم ست بعد ازان مولی
از موالات نزد جمہور امامیہ یعنی اگر کسی از عصبات و اہل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی ہستند کہ با میت قرابت دارند لیکن عصبہ و اہل فرض نیستند و
نزد امامیہ اینہا در زمرۂ اقربای وارثان نسبی اند کہ تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست و عقد موالات عبارت ست از انکہ شخصی مجہول النسب با کسی بگوید کہ تو مولای من ہستی
اگر جنایتی از من سر زند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید کہ قبول کردم پس
قبول کنندہ را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کنندہ ہم مجہول النسب باشد و با گویندہ سطور بعینہ عقد بندد
موالات از جانبین متحقق شود و ہر یکی دیگری را مولی الموالات باشد و ہر واحد آخر را وارث قرار دہد

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست و مذهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است و علمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند ۞ بعد ازینها مقر له ایجان ۞ بالنسب بر دیگر باین عنوان که بدیگر
شود نه زین اقرار نسبش ثابت و مقر ازای یار ۞ مرد بر قول خویش هم ظاهر نشد او را تکذیب ای ماهر ۞
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له بآن غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود هم دوم تکذیب
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود پوشیده نماند که مقر له بشرط شروط است اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار به
نسبش بر پدر یا جد خود کرده و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش ابو جد
تصدیق وی ننمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقر له باین شرط
توان رسید و مقر له باین شرائط از آن وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده و نزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح الشیعه خواهد رسید
و در صورت بودن شوهر و جدا از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ۞ پس ادای وصیتی است که آن
نه زیاده شد از ثلث ایجان ۞ یعنی بعد از آن از مال متروک بادای وصیتی که زائد بر ثلث مال نیست
بر دارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث تر مقدم بر ارث امام
هست ۞ بعد ازینها بنه به بیت المال ۞ مال متروک ای خجسته خصال ۞ بیت المال آنست که حکام
عادل جای مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند و رفع حوائج محتاجان از آن نمایند
و نزد امامیه چون خاتم مراتب ارث ولاء الامامت است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست

در بیان ورثه نسبی که اهل فرض و عصبه و ذو رحم اند

۞ اهل فرض از
سه قسم وارث دان ۞ عصبه و ذو رحم بود پس از آن ۞ یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند از آن جمله
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اند ما لا التعریف این هر سه قسم می کنند و می گوید

ـــــ اہل فرض آنکہ در شرع متین ۞ سہم خاص از برای وتعیین ۞ یعنی اہل فرض کسی ست کہ در شرع متین از
کتاب وسنت واجماع است سہمی خاص از سہام ستہ کہ نصف وربع وثمن وثلثان وثلث وسدس باشد از
برای او تعیین یافتہ ونزد امامیہ ورای این سہام ستہ سدس الثلث وثلث الثلث ہم از فرائض ست ــــ
کل بفقدان اہل فرض رسان ۞ عصبہ را وگرنہ باقی شان ۞ یعنے عصبہ آنست کہ در صورت فقدان اہل فرض
کل ترکہ وباوجود آنہا بقیۂ اش باو برسد واین مصطلح اہل سنت ست فہ ارباب تشیع کہ عصوبت را نزد آنہا
دخلی در توریث نیست بلکہ قرابت را بجای عصوبت گیرند ـــــ غیر ازین ہر دو از قرابتیان ۞ ای خردمند ذو رحم
میدان ۞ یعنے اہل قرابت کہ سوای اہل فرض وعصبات اند آنہا را ذو رحم میگویند وذوی الارحام را علمای امامیہ
داخل اقربای نسبی کردہ اند واطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر ہمہ اقربای نسبی ست
تعداد اہل فرض ــــــ اہل فرض ای یگانۂ دوران ۞ منحصر در دوازدہ کس دان ۞ اب وجد وزوج و
اخ لام مادر ۞ جدہ وزوجہ بنت وبنت پسر ۞ اخت عینی ومادر پدری ۞ ہمہ از اہل فرض بر شمری ۞ یعنے
اہل فرض کہ برای آنہا سہمی در شرع متین معین شدہ از دوازدہ کس بیش نیستند چہار از مردان کہ پدر
وجد وشوہر وبرادر اخیافی ست وہشت از زنان کہ مادر وجدہ وزوجہ ودختر ودختر پسر وخواہر اعیانیہ
وخواہر علاتیہ وخواہر اخیافیہ ست ونزد امامیہ اہل فرض نوزدہ نفر اند کہ برای سہولت حفظ چنین سلک نظم
کشیدہ ست ــــــ در مذہب امامیہ ۞ نوزدہ ذوی فرض علیہ ۞ اب ام بنت وقطعا خواہر ۞ اخ وجد وجدہ از سوی
مادر ۞ زوج وزن عم وعمہ اخیاف ۞ ہر یک از خال وخالہ اصناف ۞ بدین تفصیل ہشت از رجال اول اب
کہ از طبقۂ اولی وفرضش با ولدیت سدس ست ثانی جد مادری کہ فریضۂ اوشن با برادر وجد پدری ست ثلث
ثالث اخ اخیافی کہ حظ یکی سدس وحظ زائد از یک ثلث بود واین ہر دو از طبقۂ ثانیہ اند رابع عم اخیافی کہ با
سہم یکی سدس وسہم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی کہ حصہ ہر یکی ازین ہر دو اگر باہم
یک ثلث ست ... اخیافی کہ نصیبش تنہا با عم یک ثلث وبا خال علاتی سجال وحدت سدس یا ثلث بصورت
زیادت ثلث الثلث تعیین یافتہ واین ہر چہار از طبقۂ ثالثہ اند ثامن زوج کہ با ہر سہ طبقہ سہیم ست با ولدیت نصیبش
ربع وبدون ولد نصف ست ویازدہ از نسا یکی ام کہ با ولدیت حق وے سدس ست وبدونش ثلث دوم بنت کہ چون این
اگر واحدہ باشد مستحقہ نصف ست واگر زائدہ بود مستحقہ ثلثان وچون این ہر دو از طبقۂ اولی اند سوم اخت اعیانیہ چہارم اخت علاتیہ
کہ ہر یکی از ینہا اگر واحدہ بدون جد پدری واخوۂ عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف واگر زائدہ بدون اینہا بود استحقاق ثلثین دارد
پنجم اخت اخیافیہ کہ واحدہ را سدس وزائدہ را ثلث میرسد ششم جدۂ مادری کہ با اخوۂ واجداد پدری ثلث بایش قرار
یافتہ واین ہر چہار از طبقۂ ثانیہ اند ہفتم عمۂ اخیافیہ کہ با عم وعمۂ غیر اخیافیہ در صورت وحدت سدس وبصورت زیادت

ثلث حق وی است هشتم خاله عینیه نهم خاله علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خاله اخیافیه که با عم برای وی تنها یک ثلث و با اخوال و خاله غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده و این هر چهار از طبقه ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه است با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضه او ست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام اب باب فرض خالص سدس دهی به پدر ٭ ابن یا ابن ابن او ست اگر ٭ مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تا شعر چنین مناسب است فرض خالص سدس رسد به پدر ٭ هست با ابن و ابن ابن اگر ٭ یعنی پدر را چهار حال اول فرض محض که سدس است بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد و این در صورتیست که پدر با پسر میت یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت است ذکور باشند یا اناث عالی یا سافل دوم عصوبت محض چنانچه میگوید ٭ غیر تعصیب حق دیگر نیست ٭ ولد ابن هم ولد گر نیست ٭ یعنی در صورتیکه اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درین صورت سدس بفرض و باقی بر و خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ٭ فرض و تعصیب حق وی هر دو است ٭ بنت یا بنت ابن اگر با او ست ٭ یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سدس با باقی بترکه ابنه و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان و حکم مشارکت دارد سهام جد ٭ چون پدر دان نصیب جد صحیح ٭ لیک در پنج جاست فرق صریح ٭ بعد ازین فرق راست شرح و بیان ٭ حاجب او مگر برادران ٭ گر میت بمثل اب با پیوست ٭ جد صحیح ست ورنه فاسد هست ٭ یعنی حصه جد مثل حصه پدر است بزیادت یکحالت یعنی جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لیکن در پنج جا فرقی ظاهر است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است وجه صحیح نیست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر جدیکه بتوسل ام بمیت پیوندد آن جد فاسد است چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر جا بعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر با مادر خود است و جد حاجب او نیست بالاتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر بیند که اختلاف شده که با و جدا

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر واحد الزوجین باشد ونزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال والد
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه بمادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله ونزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع وجد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابوحنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات باوجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع وبجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسرش سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف وجد را چیزی نمیرسد ونزد دیگر ائمه اهل سنت ونیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
وپدر وجد را باوجود پسر حظی از ولا نیست واین مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیانش
نخواهد بود ونزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد وجدهٔ پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی وحق جد وجدهٔ مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن ومرد ودر صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد وابوین واولاد میت حاجب اجداد وجدات اند
وبابرادران وخواهران وراثت میابند پس سهام برادران عینی وعلاتی با جد پدری وحصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساویست وهمچنین برادران وخواهران اخیافی با جد وجدهٔ مادری در یک سلک
منسلک اند وزوج وزوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند وجد وجدات واخوة واخوات از طبقهٔ ثانیه وارث اند
که باوجود ورثهٔ طبقهٔ اولی یعنی ابوین واولاد حظی از ارث نمی برند وباوجود این طبقهٔ ثانیه اهل طبقهٔ ثالثه که
اعمام وعمات واخوال وخالات باشند بهرهٔ از میراث ندارند

سهام زوج وزوجه

نسل یا نسل
ابن اگر با اوست * ده ربع ورنه نصف حصهٔ شوست * هر دو جا نصف شوهر زن برسان * کن همین نصف
منقسم بزنان * یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود در این صورت
حصهٔ شوهر ربع ست واگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست وحصهٔ زوجه در همین دو صورت نصف
حصهٔ زوج ست یعنی باوجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد وبصورت فقدان اینها ربع ست
که نصف نصف باشد ونزد امامیه در تنقیص حصهٔ زن وشوهر تخصیص باولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
کافیست پس باوجود ابن البنت نیز والیشان حصهٔ ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید ونزد اهل سنت حصه اعلی واگر
زوجات متعدد باشند همین حصه را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنة
والشیعه ونزد امامیه زوج از زمرهٔ من یرد علیه ست وزوجه مستحق رد نیست ونزد اهل سنت کسی از زوجین از
اهل رد نیست چنانچه گذشت واختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت وزمین زراعت وعین ابنیه
وعین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه وآلات مثل چوب وخشت وغیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

لا اهل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد **سهام اولاد الام** سه وجه یک کس سدس زیاده یابان ٭
بهر زائد ثلث ولی یکسان ٭ مانع ارث شان شدند مگر ٭ پدر و جد و نسل و نسل پسر ٭ یعنی اولاد مادر را سه حالت
اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زائد از یکی باشند ثلث باید داد ذکور و اناث
اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و درینجا امامیه
اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با ولاد الابن نمیکنند پس اولاد دختر هم حاجب بود
اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند **سهام مادر** سه وجه بمادر سدس اگر با اوست ٭
نسل یا نسل ابن اگرچه فروست ٭ یا اخ و اخت لیک فوق ز یک ٭ ورنه از کل ثلث حصه بیشک ٭ بدانکه
مادر را سه حالت یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاقی یا اخیافی
یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاقی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از دیاد
سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از اینها کسی نباشد ثلث کل
ترکه بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه متساوی
الاقدام اند سوم سه ثان پدر با یکی از شوهر و زن ٭ گر با وهست پس شنو از من ٭ بعد سهم زن و شوهر نصیب شود
از تتمه ثلث و بهند باو یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه
احد الزوجین هرچه از ترکه باقی ماند ثلث آن باقی بمادر باید داد تا از یاوت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید
نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز مرویست و جای اب جد بود اگر اینجاه
هم نیست چون پدر اینجا ٭ یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هرچه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صور استحقاق به جد
خواهد رسید لیکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم است پس مادر درین صورت هم ثلث
باقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جده است و جد در تنقیص حق و
دخلی ندارد پس باقی بر مادر رد باید کرد باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولادش طبقه اولی از ورثه اند
که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه نیست **سهام جده** سه حصه جده صحیحه ششم بود ان
الاب جده است خواه لام ٭ لکن جدات این سدس مقتسم ٭ لیک هر یک ز ام شود محروم ٭ یعنی جده صحیحه را دو
حال است اول آنکه سهم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس است اگر جدات فوق واحد باشند همان سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

یا ابویه با وجود ام محجوب نشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض
نیست و ارثش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ
پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک ست
و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد
یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت
اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ۵ گفت ابو یوسف این سدس یکسان + سازتقسیم
برسر ایشان + کرد قسمت محمد ایشان را + بر جهات لیکن سدس نه بر ابدان + بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات
در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمه الله آنست که این سدس را بالسویه بر ابدان
جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین
قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم سیفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده
بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت
و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلا شخصی باختر
عمهٔ عینیه خود تزوج نموده و ازوی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که
مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جد پدری وے ذات قرابت واحده ست بدین صورت

ام

ام

ام اب ام

الاب الام

سبب جد که جدات ست اگرچه پدری راست حاجب او چه پدر نه میگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده
یعنی در انتساب و نسبت میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه
پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ۵ باز قولی
بهر طریق که هست + کم از هر حجب بعدی البت + یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب میت از هر
طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جدهٔ که بعیدتر باشد کم است ای جدهٔ قربی حاجب
جدهٔ بعدی ست و جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ۵ جد فاسد نیستش داخل + گذشته دان
صحیحهای عاقل + سوی مات فاسد و پیوست + باز زان اب که بین الامین ست + این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده ست

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه در نسبتش بسوی میت
یک اب یا زائد از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب ام ام الاب
هر دو صحیحه پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحه پدری
اند و ام اب ام الاب بجهت آنکه اب میان دو ام فاسدهٔ پدری ست و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام
اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادریست و در بطن پنجم اعداد جدات شانزده
هر سه پنج از ان صحیحه و یازده فاسده اند و در یافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و انتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بمره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف عدد جدات در ان بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه ست و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شمار
چهار باقی ماند تضعیف نمودیم سی و دو شدند شش از ان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده
و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود
سهام بنات سه هر یک بنت نصف و بهر کثیر دو ثلث میدهند بی تاخیر عصبات اند با پسر بشکل
نصف حظ پسر برد هر یک یعنی بنات صلبیه را سه حال ست اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختر ان فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث
ست سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام**
بنات الابن سه همچنین ست فرض بنت پسر نیست بنتی ز صلب میت اگر یعنی دختر پسر را شش
حال ست پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال ست که نصف واحده را و دو
ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از ینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر
ازان چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و امثال ان بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند
سه و در بود یک ز صلب یا ز پسر آنکه علیا ست ازین شود سیر جز سدس نیست فرض بنت پسر و در دو باشد ساقطش شمر
یعنی حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه از ین بنت
الابن علیا ست مثلاً یکی بنت ابن الابن ست و آن دیگر بنت الابن ست درین صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هرگاه نصف در سهم خود گرفته

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید. وحالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیات فوق او واحده باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله تعالی که علیاست ای ستوده سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم

هست سبنتے ز صلب هست اگر ❊ جز سدس نیست فرض بنت پسر ❊ گر ز صلب هست فوق یک دختر ❊ حجب باشد نصیب بنت پسر ❊ ور دو بنت پسر که یک علیاست ❊ یک سدس فرض دختر سفلی ست ❊ زائد از یک اگر بود علیا ❊ نیست جز حجب بهرهٔ سفلی ❊ وحالت پنجم اینست که میگوید ❊ هان غلام عصب اربا اوست ❊ بجد لیت یا که فرو ست ❊ عصبه بنت ابن را مید ان ❊ نصف سهم معصبش برسان ❊ ای البته این بنت الابن ساقط نمیشود وقتیکه غلامی یعنے پسری عصبه کنندهٔ بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر ازان باشد درین صورت این بنت الابن را عصبه باید شمرد و از بقیهٔ ترکه بقاعدهٔ للذکر حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد ست وحالت ششم اینکه بنت ابن از پسر شود محروم ❊ همچنین گفته اند اهل علوم ❊ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای ما بنت الابن را در زمرهٔ اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب ایشان را حاجب ابعد میشمارند و اولاد پسر را حصهٔ پدرش و اولاد دختر را حصهٔ مادرش میدهند و ازینجاست که حصه اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصهٔ اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکے ازین دو فریق در صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر ضعف الانثی بر رؤس تقسیم مینمایند الحاصل ناظم رحمه الله مسئله را که بمسئلهٔ تشبیب شهرت دارد بیان

سه از کسی بماند گر سه بنت پسر ❊ بعض از بعض اسفل و پستر ❊ همچنین سه دگر بماند از و ❊ لکن از ابن ابن ابن او خوش شو ❊ سه برادران و همچنین بشمار ❊ لکن از ابن ابن ابن ابن ای یار ❊ یعنی شخصی هر دو سه فریق بنات ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر ست که یکے بنت الابن و دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر و همان طریق ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکے بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقهٔ مذکوره در تفاوت درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست

نصف علیا بعلیای اولی ❊ گیرد و نیست همسر او را ❊ ده بوسطی و من یوازیها ❊ از فریق دوم تو شش یک را ❊ بهر شش سفلیات باقی یار ❊

این مسئله را تشبیب نام کردند و میتوان گفت که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

پیچ حظی نمیرسد از نهاره یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از هر سه فریق
باوی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازین همین فریق اول با دختری که موازی
و محاذی اوست یعنے علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی مانده شش که سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی
از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه بانیها از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را بحالت انعدام مستحقین
بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلامیست نیز با اینها عصبه زین همه کند آنرا کو خدای
و لیست یا بالا صاحب سهم نیست و اصلا نصف سهم غلام او گیرد هست ساقط سوای او بے کند یعنی
اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را عصبه
میکند که پسر مذکور در درجه باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود
خواهند ماند و دخترے که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصه پسر مذکور میگیرد و بناتے که
سواے عصبه اند یعنے آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست

الفریق الثالث	الفریق الثانی	الفریق الاول	
الابن	الابن	علیا بنت الابن	نصف
ابن	علیا بنت ابن	وسطی بنت ابن	سدس بینهما
علیا بنت ابن	وسطی بنت ابن	سفلی بنت ابن	
وسطی بنت ابن	سفلی بنت ابن		
سفلی بنت ابن			

بر تقدیر غلام درینصورت این مسئله بر پنج نوع متنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این هر دو ترکه را بالعصوبت اثلاثا باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه موازی وسطی
از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر اربا عاً
خواهد رسید و ستهٔ باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی الدرجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این معصب و سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی
ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیه میانه غلام و بنات سته اثنا عشر منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ باید داشت

و نزد امامیه در این مسئله در صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صور باقیه وجود و عدم غلام مساوی است همه ترکه بعلیا ای فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگر از نصیبی از ترکه نخواهد بود ❊ سهام

اخوات عینیه سه بهر یکش خواهر اعیان ❊ نصف بخش و کثیر ثلثان ❊ یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال است اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث دهند بالاتفاق بین الفریقین و لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم سه عصبه بالاخ چو خود گردد ❊ دو بهر اخت نصف اخ سبب که چه یعنی خواهر اعیانیه با برادر یکه مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر مثل حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم سه با بنات و بنات ابن رسان ❊ آنچه باقی است حصهٔ ایشان ❊ یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند پس اولا حصص بنات صلبیه و بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند و بمذهب امامیه با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم سه مانع ارث شان چهار شمر ❊ اب و جد نیز ابن و ابن پسر ❊ یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را از ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابوحنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار حنفیه است و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا مصاحب خواهران اعیانیه اند و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با بن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد و اولاد مانع و حاجب اخوات است سهام

اخوات علاتیه سه نیست ار خواهری ز اعیانی ❊ پدری اخت مثل او دانی ❊ نصف یک کثیر ثلثان ❊ ای برادر زراه فرض رسان ❊ یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد مثل و قائم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حال است اول اگر واحده باشد نصف دوم اگر زائد از یک باشد دو ثلث [illegible] بیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سه اخت عینی اگر یک است دهی ❊ پدری را سدس همین است بهی ❊ ور زیک نا ئد لیس پدری ❊ میشود از نصیب ارث بری ❊ و حالت سوم این است که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زائد بر یکے باشند اخوات پدری از ارث محروم ہے مانند و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائد مسقط علاتیه است سه گر اخ او معصبش باشد ❊ میدهد نصف سهم خود بے که ❊ حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه میگرداند و باقی ترکه میان برادر و خواهران پدری للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم پذیرد و نزد امامیه درینصورت هم به بنو العلات چیزے

نمیرسد و حالت ششم اینکه ابنات و بنات ابن سان* از عصوبت تمه با ایشان* اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود ع باقی حصه عصوبت شان* و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود گو فرو تر باشد حاجب آنهاست و حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه همه علاتی و بنو الاعیان* از اب و جد و ابن و ابن ابنش دان* ساقط از
ارث و هم بنو العلات* از اخ عینی ای گرامی ذات* یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را بوجود
چهار شخص از درجه ارث ساقط باید دانست یکی جد است نزد امام ابیحنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا للصاحبین
والامامیه دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد است کما مر و اگر و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بمذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند سه اخت عینی به بنت و بنت پسر* عصبه گشت ای برادر اگر* بهر علاتیان
بود حرمان* حاجب سادس است بهر شان* یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خودش محجوب است بدیگری چه رسد **بیان**
اخت لام سه مادری اخت را گذشت بیان* در میان سهام مادریان* یعنی احوال اخت اخیافی
ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال او دارد در بیان کردیم آنجا باید دید **در بیان**
عصبات سه عصبه را اگر شرح طلبی* نسبی هست یا رهم سببی* همچنین است در نسخ موجوده این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی* یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی نسبیه و دیگری عصبه
سببیه و تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبی و ان بنفسه بالغیر* هم مع الغیر بار بی ضیر*
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو است معنی شعر اینست که عصبه نسبیه سه
قسم است اول عصبه بنفسه و آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود و سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از فرض
زن دیگر ماند آنرا بگیرد **بیان عصبه بنفسه** سه منحصر دان بنفسه اشمار* یار در چار قسم بی تکرار* جزء میت پس
اصل و میان* جزء اب جزء جد بود پس ازان* یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم منحصر است

در بیان سهام اخت لام

بیان عصبه بنفسه

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال تفصیل این اقسام اربعه
میکند یعنی ابنش اگرچه پایان باشد پسر است * اب و جد هم اگرچه برتر است * اخ لابوین اخ لاب پس ازو ابن اخ
دان اگرچه هست فرود * همچنین عم و ابن عم میدان * هست گر غیر مادری ایشان * هذا بر شمر علی الترتیب ولو گر
تو داری ز عقل و فهم نصیب * میفرماید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن
و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
و ان علا قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابنای ایشان
چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چهارم که جزء جد میت شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت و ابنای آنها گو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنای ایشان و پس از آن اعمام جد میت
و ابنای ایشان و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی اقدم ست بر علاتی و قوله هست گر غیر مادری ایشان معنیش آنست
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی مرقوم
در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابی حنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان و العلات با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه
همین ست و اختلاف دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبیر و صغیر آنها را در
ازدیاد و انتقاص میراث دخلی نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه
خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش ست
و بی جزاست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت
ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر حصه بوی خواهد رسید
و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فرضیت خالصه دارند
و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت * هست اقرب پس اقرب و ترجیح *
بجهات قرابت ست صریح * اقرب ذو قرابت ار باشد * میکند ذو قرابتینش رد * یعنی درین انواع اربعه
هرکه قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و وی
بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هرگاه اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین او را رد و محجوب میکند مثلا بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

وہمچنین فی اجتماع ابن الاخ اعیانی وابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای توضیح قوت
جهات قرابت بیان میکند ے پدر را توضیح چیز بده ❊ هست عینی اگر هست به ❊ اگر من میبودم بجای این شعر
چنین میگفتم ❊ ے پدری را شمار کن لاشئی ❊ هست عینی اگر محاذی وی ❊ که توضیح اقربیت وقوت قرابت
ازان متبادر بفهم میباشد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین نه دادن یا همین اعیانی برای تو بهتر ست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد واعیانی ذو القرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت و باقربیت ست
مگر دریک مسئلهٔ خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد ایشان

بیان عصبه بالغیر

دان تو بالغیر چار زن کایشان ❊ فرض دارند نصف یا ثلثان ❊ بنت و هم بنت ابن
بر شمری ❊ اخت عینی و بعد و پدری ❊ عصبه دان بغیر ها هر یک ❊ باخ و نصف اخ بده بیشک ❊ یعنی عصبه
بالغیر آن زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضهٔ ایشان نصف و دو ثلث ست و
آن دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه ست که هر یکی ازانها با برادر خود ها که ابن و ابن الابن و برادر اعیانی
و برادر علاتی باشد عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصهٔ خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر ست
که امامیه چنین ارث را بارث بالقرابة تعبیر میکنند واهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق آنست که دختران
پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه میشوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئلهٔ تشبیب گذشت و نزد
امامیه اقرب مسقط ابعد خواهد بود ے زن که او را نشد ز فرض نصیب ❊ با اخ خود نگشت وتعصیب ❊ عمه و بنت
عم چنان میدان ❊ بنت اخ نیز همبرین عنوان ❊ و تعصیب بمعنی ذات العصوبة هر چند تحکم ست شاید بضرورت شعری
در تخیلهٔ ناظم رحمه الله طرفی از جواز بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب ❊ یعنی برادرش را
عصبه کردن او نمیرسد خلاصهٔ اشعار آنست زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض نباشد با برادر خود
عصبه نمیگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد ن زنان عمه و بنت عم و بنت
اخ اند که در زمرهٔ ذوی الارحام انسلاک دارند و باوجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ باشند
حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحهٔ اهل سنت اند
که با برادران خود ها نصف حصهٔ برادران میگیرند بقاعدهٔ للذکر مثل حظ الانثیین

بیان عصبه مع الغیر

دان مع الغیر هر زنی کو شد ❊ عصبه با زن دگر لابد ❊ خواهر عینی یا پدری را گیر ❊ یار با بنت و بنت ابن نظیر ❊ یعنی
عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد و نظیر آن خواهر عینی یا پدری ست
یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه را فرا میگیرد

بیان عصبه بالغیر

بیان عصبه مع الغیر

ونیز واما میہ اخت عیانیہ و علاتیہ با بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبہ مع الغیر و عصبہ بالغیر بیان
میکند ۔ آنکہ بالغیر گشت غیر دران ✤ عصبہ ہست منفرد ایسجان ✤ در مع الغیر غیر راہی یار ✤ عصبہ منفرد ومدان تنہا
یعنے تفرقہ درین ہر دو عصبات اینست کہ آنکہ عصبہ بالغیر ست غیر کہ او را عصبہ ساختہ خودش بحالت تنہائی
نیز عصبہ ست و آنکہ عصبہ مع الغیر ست غیر کہ او را عصبہ ساختہ خودش بحالت انفراد عصبہ نیست بلکہ این مع الغیر را
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شدہ **بیان عصبہ سببی** ۔ یافتم چون فراغ از نسبی ✤ با تو اکنون بیان
کنم سببی ✤ بندہ گر کسی کند آزاد ✤ اوست مولاش ای خجستہ نہاد ✤ نیست از اہل فرض و تعصیب ✤ از
نسب وارثش بعید و قریب ✤ اوست مولی العتاقہ و اثبات ✤ شد ہمین کہ ہست آخر عصبات ✤ میتر باید کہ چون از
بیان عصبات نسبیہ فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیہ میکنم بدانکہ اگر کسے غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقہ آن عتیق خواہد بود پس اگر از اہل فرض و عصبات نسبیہ عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شدہ کہ ہمین مولی العتاقہ آخر عصبات معتق ست و وارث ترکہ معتق خواہد شد و تعصیب
درینجا بمعنی فی العصوبۃ ست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند ۔ وارث او بود ہمان مولی کہ ثبوت
عصوبت ست او را ✤ ظاہر الدلالۃ بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد ۔ لکن این جا جۂ بود تقدیم ✤ یار بر ذوی رحم
بنر فہیم ✤ بعد ازین اند از ہمہ اولی ✤ عصبات ذکور این مولی ✤ یعنی این مولی العتاقہ را بر ذوی الارحام تقدیم ست کہ
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقہ عصبات ذکورش در میراث
اولی از ہمہ ذوی الارحام ہستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست کہ مختار اہل سنت تقدیم مولی العتاقہ
بر ذوی الارحام ست و ابن مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانستہ و در عتق ہم شرطے نکردہ اند
کہ لوجہ اللہ باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کردہ باشند یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی و لا را تاقی و لا شمردہ و در مذہب امامیہ
مولی العتاقہ از ذوی الارحام مؤخر ست کہ آنہا داخل ورثہ نسبی اند و در عتق شرط ست کہ بہ تبرع باشد نہ عتق
واجب بوجہ نذر و یمین و کفارہ و غیر آن و عتق قہری ہم نباشد مثل انعتاق بوجہ زمین گیری و کوری و شرای قریب
و غیرہ و انہا را سائبہ گویند یعنے غلامیکہ باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریرہ عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات او برائت نکردہ باشد پس بدین شرط مذکورہ مولی العتاقہ وارث عتیق
غرامت یعنے تاوان و غرامت جنایت مالیکہ بجہ آنکہ گناہی لازم شود ۱۲ منہ سلمہ اللہ
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشتہ باشد و در صورت انعدام معتق ولا باو او ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان اینہا بعصبات نسبیہ بنفسہ منعم میرسد و در زمان انعدام معتقہ ولا بعصبات ذکور آن ت خواہد رسید بالاتفاق
بین الفریقین ۔ محرم ذو رحم شود آزاد ✤ خود بخود گر بملک کس افتاد ✤ بعصوبت نگردد ولای او ✤ بہر آنکس رسد بوجہ نکو ✤

منفیاد حصر نیست و انجا محل حصر نیست سوم لفظ اثبات شد خلاف محاورہ چہارم لفظ ہمین زائد ست پنجم عصبات بسکون نہاد غلط ست اگر چہ بوجہ تسکین

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
درآید خود بخود و بلا اعتاقش آزاد میشود و با آنکس عصوبت ولای او نمیرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذو رحم عبارتست از
صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی ست که بصورت ذکورت احدهما
و انوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند که اگر مالک آنها شود
منعتق نخواهند شد و مختار امامیه انعتاق محارم رضاعیه ست باید دانست که اقربا سه قسم اند یکے قریبه
و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فرود تر باشند هر کسے که مالک یکے ازین اقسام شود
خواه ارادهٔ آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شراے رجال اقرباے متوسطه همین حکم ست و در شراے
نسوان این حکم نیست که بشراے آنها سواے عمودین دیگرے بلا قصد آزاد نمے شود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینها بمجرد ملک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصرعهٔ ثانیهٔ بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقرباے مملوک باشد یا از غیر اقرباے او
و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسے که محرم اوست افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد می شود
پس بجاے مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعه گر بملک قریب خود فتاد *
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنے خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست * سه کنیز آزاد و عبدی ولبد *
* لد سه بنت حره شد * پس به پنجاه زان سه دو لبد * بخریدند دو شراے پدر * اتفاق
قیمتین مگر افتاد * که یکے بیست و دیگرے سی داد * پس ز مال پدر به سه دختر * دو ثلث
فرض شان داده دو ولد * آن دو دختر که بوده ای دو آنا * پدر شان خریده آنها * ثلث باقیش زده ولا *
انخمیس مر آنها را * بهر سه خمس بصاحب سی * صاحب بست را گرد و دهی * صحت مسئله شود ظاهر * از جیل
بیچ کر توی ماهر * این مثالی ست از مسئلهٔ مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر کسے کنیز حره را عبدے در نکاح خود
آورده سه دختر ازان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت متبع ما
میباشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که عبد ست
از مالکش خرید کردند لیکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بست دینار و کبری سی دینار در وجه قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روے فریضه بهر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را خریده‌اند از روی ولا باید داد و بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه
خمس بصاحب سه دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب دو دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سه است
دو ثلث بر روس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو
تباین است پس این پنج را که تقسیم و در عدد روس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را
در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت
که تقسیم از آن مستقیم میشود و بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهر رسید از آن هر یک دختر ده ده
خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله
ولا هشتری ایشان نمیرسد که اتفاق اشترای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بالفریضه و یک ثلث بالرد بر هر سه
دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بد آنکه لفظ چهل و پنج در مصرعه خیر
قیح است پس کتیبه پنجم ثلثش بچهل و پنج واجب است **بیان حجب** سه قسمی از حجب حجب نقصان است ✤
قسم ثانیش حجب حرمان است ✤ حجب نقصان است سهم کم گشتن ✤ بوجود کسی حبیب من ✤ حجب بفتح حای مهمله
و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از سهم
خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از ورثه اهل آن پنج کس زن و شوهر ✤ پدری اخت و ام و بنت پسر ✤ حجب
نقصان اینهمه روشن ✤ در بیان سهام کردم من ✤ یعنی اهل حجب نقصان آن کسانیکه بوجود دیگری در حصهٔ
شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن
و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحدهٔ عینیه
بسدس محجوب میشود مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند
و بنت الابن با وجود واحدهٔ صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب
نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
آنها بروشن ترین وجهی مبین شده اختلافیکه دران بین الفریقین واقع است مشرح گردیده سه حجب حرمان جدا
ای پرفن ✤ از همه ارث بی نصیب شدن ✤ پس تو میدان نبستش دو فریق ✤ هر یکی زان و میکنم تحقیق ✤
بهر یک نیست حجب حرمان گه ✤ یافت گاهی بسوی دیگر ره ✤ از فریقی که اول است شمر ✤ ابن و اب و زوج و
ام زن و دختر ✤ غیر ازین شش بدان فریق دوم ✤ کو است محجوب حجب حرمان هم ✤ حالا بیان قسم ثانی
از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث بملاحظه نسبت حجب.

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان میکنم یکی از آن فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمیشود
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه مییابد و فریق اول که حجب حرمان گرد اینان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نساء و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان سه بهر ادراک حجب حرمان کان + در فریق دوم بود ایجان +
با تو گویم دو اصل پس محکم + تا نباشد بهر تو مبهم + یعنی بهر دریافت کیفیت ورزان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم تا این فهم مبهم نماند اصل اول اینکه سه غیر نسل ام ار شود منسوب
بکسی سوی میت ای محجوب + تا بود واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارث ای یار + یعنی اگر کسی بهر آن توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب باشد و با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و قید مستثنای اولاد ام ازینست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گزارش خواهد یافت سه اصل ثانی
همین که ای محجوب + هر بعید از قریب شد محجوب + ضابطه دان همان که در عصبات + پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات + عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بروزن فَعَلان بفتح عین ست بخلاف اثبات که
فَعْلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جائز ست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب آن صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث اینها امهات ست و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت ست و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث نتواند شد
که اب قریب ست و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام ست * در مذهب امامیه
هم برای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لا بد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره ست پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات ست و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولا و همچنین در
مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامة ست دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد ست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد ست و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سه اندرین باب ست قاعده + با تو گویم بطور فائده + ست مدلی بغیر کره گر + مستحق جمیع

امی ولبز؛ ارث مدلی ست منعدم بشبک؛ گونشد وجه ارث هر دو یک + مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی
کسی مثلاً جد نسبت بمیت مدلی ست واب که واسطهٔ این ادلا ست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی وابن
که واسطهٔ انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا
وانتساب قاعده هست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی مستحق جمیع ترکه میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد واین مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با اخوة مدلی به هست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده
با آنکه جهت ارث پدر دیگر ست و جهت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب و جد وابن وابن الابن که مدلی به
یعنی اب وابن حاجب مدلی ای جد وابن الابن ست ورنه شد مستحق کل پس اگر شد بیک جا ارث یکدیگر
نیست مدلی زوار ثان نهار؛ ورنه او را از اهل ارث شمار؛ انتهی واگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلاً ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود
که مدلی به فرا گرفته هست ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد
چنانکه مادر واخ واخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ واخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
وسبب ارث اخ واخت اخوت ست **بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان** نه آنکه از ارث خود
شود محروم؛ نزد ما بشبک ست کالمعدوم؛ نیست حاجب بهر و حجب اصلاً؛ دیگری را گهی بمذهب ما؛ هم
رقیق و هم قاتل؛ حاجب غیر نیست ای عاقل؛ ز ابن مسعود میکنند اظهار؛ کو ست حاجب بحجب نقصان
انتهی کسیکه بسببی از اسباب مثل کفر وغیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاهی
هیچ یکی از حجب نقصان وحرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خود
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم پسر واخ
الاب گذاشته است این پدر حاجب عم واخ نخواهد شد و ترکه بعم واخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزهٔ قطعی ست محل اهل ست
اما کافر ربع و شوهر را نزد او لیک نصف نزد ما؛ این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردیده
میگوید که مادر کسی کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را میدهد چرا که این هرچند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب وجه ست
از نصف بربع و نزد ما فرقهٔ حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

رسانیده این مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذاشته درگذشت حضرت علی
و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند و همچنین و ان مثالهای دیگر یک برای ذی ست
بس نوشتن یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذی کافیست
و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی هر دو دختر کافره و زوجه و ابوین گذاشت حنفیه و جه با وجود بنت ربع ست نزد
حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذشت قریبه کافره
حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست حاجبش غیر او نمایان ست حاجبست او بهر دو حجب و نزاع
نیست در وی که هست بالاجماع هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته است این محجوب
دیگر را بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده و همین مختار امامیه ست الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد احت و اخ مطلقا بلا تقیید یا در ینها اگر بهم گردد اب و ام پس ز اب اگر چه شدند
هر دو محجوب لکن ای دلبند حجب نقصان بام رسد ز ینها ده بجای ثلث سدس او را یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند از اند و با اینها اگر مادر و پدر
بهم گردند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند آن اخوه و اخوات محجوب شده اند لکن مادر را
از بهر نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر
و هر دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه بوند حاجب او در حجب نقصان خواهند شد و رنه نقصانی بمادر نخواهد رسید
مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مادر ام ام اگر با او ام اب پدر هر دو
گرچه محجوب ام اب ز پدر شد ولی گشت از وراثت بدر مادر ام که شد او را حجب حرمان از اب پیدا یعنی اگر
با ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوب ام الام از ورثه خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شد و لکن اینجا تعلیل الشئ بنفسه لازم می آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکنند و میگویند معنی
اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب بحجب حرمان و هست فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام موانع چار شد از ینها یکی او را چار نیست محجوب هست او ممنوع گشت از عالمان چنین مسموع
نیست وارث بهیچ ره محروم هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

بکنم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل
معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد بسبب معنی گشت اندرو پیدا مطلقاً شد ز اهل ارث جدا یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب ارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی منفرمود قصور مسافت بغیر
متصور بود بسبب بخلاف کسی که او محجوب بوجود کسی شد ای محجوب مطلقاً غیر اهل ارث مدان بل بوجهی ست وارث
او ایجان وارثش دان بحق حجب گر غیر وارث بحق خویش شمر یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل بوجهی وارث ست این وجه چیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض سه شش بیان گشت حصه در قرآن نصف دان هم ربع ثمن پس از ان نوع اول
همین ست نوع دگر ثلثان و ثلث سدس شمر دان همی مخرج احادها مخرج نصف دو شناسی دانا مقصود بیان اصولی
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از ان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه از ان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی ترقی میکند و به تنصیف از مرتبهٔ اعلی بادنی تنزل مینماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف بتنصیف ربع شود و
ان ثمن شود بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود همی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عدد یست که این کسر ازان عدد واحد
صحیح برآید و همی اینجا عبارت از عدد یست که اشتقاق اسم کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته در یک نوع شد دو سه یکجا مخرج جزو نه کل پس ست ترا یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر
مخرج سدس اختصار کنند سه مخرج نصف شش غیر از ان با کل و بعض نوع ثانی دان شد ربع گر بنوع

بیان مخارج فروض

ثانی ضم ؛ مخرجش دان دوازده بی کم ؛ اگر بنوع دوم ثمن پیوست ؛ بیست و چهار مخرج ثمن ست ؛ این بیان
مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول بالکل یا بالبعض نوع ثانی مختلط شود مخرج
این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بالبعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست
مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول بالکل یا بالبعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چهار
خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثله آنها جدولے می‌نویسیم

صور اختلاط نوع ثانی با نوع اول بالکل یا بالبعض	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	امثله	مخرج	امثله	مخرج	امثله
با ثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج و ام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین نزد امامیه ممتنع ست که ام [illegible]	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود درین صورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
با ثلثان و ثلث	۶	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافاً للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عائد نمایند	۱۲	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد سهام اخوات نمایند	۲۴	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
با ثلثان [illegible]	۶	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
ثلث و سدس	۶	زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اہل فرض ندانند	۱۲	زوجه و جده و اختین لام خلافاً للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و جده و ام
با ثلثان	۶	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲	زوجه و اخوات عینیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
با ثلث	۶	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه و ام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
با سدس	۶	مادر و یک دختر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه و ادر و پدر و ابن بالاتفاق

وجدول دیگر که مشتمل استخراج مخارج کسور یک یک از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد والاختلاط باشد بدون لحاظ صحت وامتناع آن نیست

[illegible]	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه	۴ غیر صحیح				
ثمن	۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت	۸ غیر صحیح	۸ غیر صحیح			
ثلثان	۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین ممتنع نزد امامیه	۱۲ صحیح کزوج و بنتین	۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین	۳ غیر صحیح		
ثلث	۶ صحیح مثل زوج و ام	۱۲ صحیح کزوجه و ام	۲۴ غیر صحیح باتفاق [illegible] بخلاف ابن مسعود [illegible] اختین لام و ابن	۳ صحیح چون اختین عینیتین و اختین لام	۳ صحیح چو ام و اختین لام بخلاف امامیه	
سدس	۶ صحیح مثل ام و یک بنت	۱۲ صحیح کزوجه و اخ لام	۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن	۶ صحیح چون ام و بنتین	۶ صحیح چو ام و اخ لام بخلاف امامیه	۶ صحیح چو ان ابوین و ابن

بیان عول سه نکند مخرج ازوفا بسهام پس از عول این حساب تمام یعنی افزا مخرج مفروض بعددی
تا وفا کند بفروض پس عول در لغت بمعنی جور و میل از حق نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیادت
جزوی از اجزای مخرجی است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند
بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان
رسدی در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و بصورت
ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر مادر و پدر و زوجین عائد نمایند و بنات و اخوات

امور در ضرر میدارند و این مذهب ابن عباس ست از فریقین مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و اخوات
اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش هفت عول کنند سه که نصف شش ست
در دو مسئله اولی ابن عباس و امامیه متفق اند و در مسئله ثانیه مذهب ابن عباس خلاف الشیعه که نقصان با خوات
بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و دو که سدس ست بابوین و سه که
نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هر گاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس انکه ناظم علیه الرحمه
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب را تمام
باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا کما زین
افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند سه میشود مخرجی که شد حاصل ۞ ز اختلاط دو نوع گه عائل ۞ یعنی مخرجی که
از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی فرادی یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه اخوات عینیه
و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضروریست سه فرضهای مقدر قرآن ۞ هفت اعداد دان مخارج آن ۞ چار عائل نمیشود
زنهار ۞ سه ازان گاه عائل ست ای یار ۞ غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت مخارج ست
سه ازان مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه باشد و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بیست و چهار بود
چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود نمیتواند بود و مابقی سه که شش و دوازده و بیست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقه خود وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مخارج ثلثه باید شنید سه عول
شش ز جمله اهل خرد ۞ تا بده جفت و طاق هر دو بود ۞ یعنی شش عول میکند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازدیاد سدس شش بر ذات خودش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین
یا بصورت زوج و اخت عینیه و اخت اخیافیه و دوم بازدیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سه طاق با دوازده را عول ۞ تا بهفده بحفظ آر این قول ۞ چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن دتر وطاق باشد وزائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه ودو خواهر عینانیه ویک خواهر خیافیه وزمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند
بحالت اجتماع زوجه ودو اخت عینانیه ودو اخت خیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه ودو خواهر عینیه ویک خواهر خیافیه ومادر واحیانا بزیادت
یک ربع ویک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه ودو اخت عینانیه ودو اخت خیافیه وام مجتمع شود نیست شرح
عول دوازده لحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود سه بیست چار عول دارد یک
بیست ویفت نی دگر بیشک بیقین بست وچهار یک عول دارد که آن بست ویفت ست نه عولی دیگر چنانچه در
مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه ودو دختر وابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست وچهار سوی بست ویفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست وچهار
بزیادت یک ثمن ویک سدس بسی ویک عول کند مثل زوجه وام واختین عینیتین مع اختین اخیافیتین وابن محروم الارث
عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را مؤکد بلفظ بیشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده ست وبنابران مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر در مقام
اولی ونسب مینماید سه ابن مسعود عول بست وچهار * سی ویک نیز کرده ست شمار * بیان نسبت اعداد
سه عدد چون دگر نسبت یکدگر * عین او شد مماثلش بشمر * ور اقل عاد اکثر ست بجان * متداخل باصطلاحش خوان *
ورنه گر گشت عاد آن هر دو * عدد ثالثی پس ای خوشخو * متوافق بهم بکسری خوان * مخرج کسر عاد ثالث دان *
قول جعفر چنین یاد دست * وفق کسری که مخرجش عاد ست * غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد * متباین بهم بدان [illegible]
ازانجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد ومصطلحات علم حساب از ضروریات واز انجمله علم نسب اربعه
دو عدد وتقریباتش اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل وتداخل وتوافق وتباین ست هرگاه عددی را با عددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت
آن دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت یکدگری مماثل وباید شمرد واین نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل
نامند چنانچه دو ودو وسه وسه واگر یکی به نسبت یکدگری عین نباشد لابد احد هما اقل وآخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند واین نسبت عددین را تداخل گویند مثل سه وشش وچهار ودوازده واگر
اقل عاد وفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند ونسبت افنای ثالثی هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار وشش که هر دو را افنا

بیان نسبت اعداد

میکند و هشت و بست که چهار هر دو را عادست واین متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافتن این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزء وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست واین نسبت را
تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم واقع
لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود ع جعفر این حرف لائق یادست * پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر بر
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل بقسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از انجا
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید * و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند اکثر
اعداد عاده را در عدد وافنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو و مثل [illegible]
هیجده یا دوازده و هیجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بیان
نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس سهل طریق معرفتش آنست که عدد اقل را
از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین باقیه یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگری را فنا کند با بینهما توافق باشد و آخرین عادی که مفنی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی من یازده
و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از آن
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و بیک گاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج النصف ست
که جزء وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان هر دو عدد تباین باشد

شش پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب واحد را عدد نمی شمارند بنابر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هرجا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** ۵ گشت از بهر صحت تقسیم منضبط بهفت اصل نزد فهیم ❋ در رؤس و سهام سه بشمر ❋ در رؤس و رؤس چار دگر ❋ این بیان تصحیح مسائل فرائض ست و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی ست که برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در کمتر از ان استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح مسائل و صحت تقسیم بهفت اصل منضبط گشته سه از ان مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در رؤس و رؤس

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام ۶ از سه اول رؤس و سهام ❋ کنم آگه ترا بشرح تمام ❋ بر تماثل رؤس را بسهام ❋ در عدد یا مداخلت شد تام ❋ هست قسمت صحیح ورنه اگر ❋ گشت هر یک فریق نی بدگر سهم او منکسر ولی بعدد ❋ بر رؤسش مداخلت گردد ❋ با توافق بزن باصل و عول ❋ وفق عدد رؤس نی بهول ور تباین باصل و عول بزن ❋ جمله عدد رؤس ای پرفن ❋ ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج یا اخت عینیه که هر یکی مستحق نصف ست و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل ست شوهر مستحق ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر وی منکسر نشود و لکن جمع عدد سهام و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی ست در فریقین ابوین ... یا مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه در رؤس دوازده ایشان توافق یعنی بربع ست پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع رؤس ست در اصل مسئله و مثال ثانی در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و پانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن ست پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده ست در پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد در شش و مثال ثالث در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

بیان تصحیح مسائل

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام

مسئله من ۱۲ عول ۱۵ تصحیح من ۴۵

پنج ست بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر میان رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جملهٔ عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه رؤس
اخوات اخیافیه باهم مباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل مسئله ست
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول بهفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هرچند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول بهر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیره عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده
شاید عد بمعنی شمردن که حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق رؤس ای ذی طول ✽ که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست ای بی هول ذی طول بمعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را بادنی تغییر چنین نظم کنند سه در تباین تو اصل و عول بزن ✽ در شمار رؤس ای پر فن ✽
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی نظماً و نثراً شائع ست بیان اصول اربعه اخیره بین الرؤس
والرؤس سه گفتم الکنون بیان مصرح ✽ در رؤس و رؤس چار دگر ✽ گر بر افزون یک فریق صحیح ✽ شد نه تقسیم
پس بدان تصحیح ✽ هر رؤس و رؤس را اعداد ✽ گر تماثل شد ای خجسته نهاد ✽ زین عدد یکی کنی مضروب ✽ در میان
اصل و عول ای محبوب ✽ چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود در ین صورت اگر میان اعداد رؤس
یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله ست
و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس و قسم ست یکی آنکه رؤس هر یکی مثل
دیگری باشد مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عینیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله ست بالاتفاق و همچنین زوج
مستحق نصف و سه خواهران عینیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول به نه
و تصحیح از بیست و هفت بضرب نه عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست دیگر آنکه اعداد رؤس بعینها اگرچه باخود متماثله
نباشد لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با عین اعداد رؤس دیگر مماثلت
داشته باشد مثل شش اخوات عینیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از ۳ ست میان شش و سه هرچند تداخل ست لکن

دررؤس اخوات سته وسهام انها توافق حکمی بنصف است ونصف رؤس باعین رؤس اخوات ثلثه اخیافیه مماثلت
وارد این تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق ومثال عائله شش اخوات اعیانیه وسه جدات وسه اخوات اخیافیه
مسئله از شش وعول بهفت وتصحیح از بست ویک بضرب بهفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه شعر ثانی
از این اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص لفظ ان نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فارسیت انداخته هرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم صریح * لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است
در سهام ورؤس چند فریق * هست گر انکسار بالتحقیق * ودر مصرعه اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
وهمچنین در شعر مابعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند ومیگوید در تداخل زن بس اکثر را * در همان اصل عول ای دانا * یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشند پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عدد رؤسی که
اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عائله ودر عول بعائله ضرب کنند مثال دو زوجه وچهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی ودو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق ومثال عائله چهار زوجات وسه اخوات اعیانیه
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده است وعول بپانزده وتصحیح از یکصد وهشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول سوم در توافق بکل دیگر زن * وفق یک با دگر حاصل ای پرفن * زن بوفق سوم گر ای خوش خو
شد موافق وگرنه در کل او * همچنین تا باخر حاصل * بهمان اصل وعول ای عاقل * یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین را
در کل عدد رؤس آخر ضرب کنند وباز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل وثالثه
توافق باشد واگر در حاصل وثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند وهمچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب سوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از ان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد ودر عول اگر عائله بود ضرب کنند مثال چهار زوجه وهجده دختر وپانزده جده وشش عم
مسئله از بست وچهار است سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه وشانزده یعنی ثلثین حصه هجده بنات وچهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات ویک باقی نصیب اعمام سته است وچون در اعداد رؤس وسهام بنات توافق بالنصف است
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار وشش ونه وپانزده شدند وچهار وشش توافق بالنصف است
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد وآن با نه متوافق بالثلث است وبضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی وشش
حاصل شد وآنرا با پانزده توافق بالثلث است وبضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد وهشتاد شد آنرا در اصل
مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار وسیصد وبست باشد تصحیح مسئله نمودیم ودرین مسئله نیز دانا میب

جدات واعمام را بنات حاجب اند ومثال این اصل نزد شان هست که چهار ازواج مستحقات ربع وشش اعمام
مستحق باقی ونه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده هست وتصحیح از چهار صد وسی دو وبدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه اعمام ستة توافق بالنصف هست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند وآنرا با اعداد اخوال
تسعة توافق بالثلث هست بضرب ثلث احدهما در آخر سی وشش حاصل شدند وآنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل
ضرب تصحیح نمایند ودرین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند واعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت ومثال
مسئله عائله چهار زوجه وشش اخت اعیانیه ونه جده مسئله از دوازده وعول بسیزده وتصحیح از چهار صد وشصت و
هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه اخوات ستة توافق بالنصف هست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده
حاصل شد وآن با نه متوافق بالثلث وبضرب ثلث یکی در کل دیگری سی وشش حاصل شد واز ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد وشصت وهشت میشوند سه در تباین بزن جمیع یک + بجمیع دگر بغیر از شک + مبلغش در کل سوم
ای جان + همچنین تا اخیر بعد از ان + مجتمع زن باصل وعول ای یار + حاصلش مقسم سهام شمار + یعنی اصل چهارم
از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس حیز الفرق را در
کل دیگر ضرب کنند وحاصل را در کل سوم وهمچنین تا رؤس ختم شوند واین مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله
باشد ودر عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند وحاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و
شش جده وده دختر وهفت عم مسئله از بست وچهار وتصحیح از پنجهزار وچهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه دو زوجه است
وسدس که چهار باشد سهم جدات سته هست ودو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره هست ویک باقی برای
اعمام سبعه ومیان اعداد سهام جدات وبنات واعداد رؤس آنها توافق بالنصف هست نصف رؤس جدات که سه
اند ونصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو وسه وپنج وهفت که اعداد متباینه اند جمع شدند وبضرب یکی در دیگری
وحاصلش در ثالث ومبلغش در رابع دو صد وده حاصل شدند وبضرب آن در اصل مسئله پنجهزار وچهل میشوند.
واین مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات واعمام با بنات نصیبی نمیبرند پس بالاتفاق فریقین مثال اینست
که دو زوجه وسه پسر مسئله از هشت وتصحیح از چهل وهشت بضرب دو در سه وحاصلش در هشت ومثال عائله هفت اخت
اعیانیه وپنج اخت اخیافیه وسه جده مسئله از شش است وعول بهفت وتصحیح از هفتصد وسی وپنج بضرب رؤس اخوات
اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه وحاصلش در جدات ثلثه ومبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه
اول را هم مرعی وملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس وانصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده
بران عمل نمایند بعد ازان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن امثله اشعاری بران کرده شد قوله بغیر از شک
در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور است بگذاشته در تباین بود جمیع یک +

بتصحیح دگر بزن بشک * در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح * گر توخواهی که سازیش تنقیح * حصهٔ هر فریق
از تصحیح * سهم هر فرقه را ز اصل و عول * زن بمضروب یار من بی هول * ما حصل آن بگفتهٔ جمهور * سهم فرقه ز تقسیم
مذکور * هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس آنها مختلف اند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق از تصحیح تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئله غیر عائله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باشد در مضروب یکه برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند درینصورت میان رؤس و
رؤس تماثل است سه در نه ضرب کنند و از بیست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل هر از زوج سه سهم بود بضربش
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضربش در سه شش شدند و برای ستهٔ اعیانیه چهار بودند
بضربش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر مراد
تاشود تنقیح * ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر توخواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروب یکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر چنین بایستی گفت
سهم هر فرقه زن در آن اعداد * که زدی اصل در همان اعداد * و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار نامی
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بتقسیم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید
حاصل ضرب سهم و مضروب * هست لا ریب حصهٔ مطلوب * بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
گر توخواهی که گردد ت تحقیق * سهم هر واحد از آحاد فریق * سهم اصلی هر فریق ایجان * ساز تقسیم بر رؤس
آن * زن بمضروب خارج و حاصل * سهم هر واحد است ای عاقل * یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد از آحاد
فریقی محقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آنفریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آحاد
آنفریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروب یکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصهٔ هر واحد از آحاد آنفریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول به هفت و چون بوجه تباین رؤس را با هم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضربش در هفت عول هفتصد و سی و پنج حاصل گردد که

که از آن تصحیح مسئله میشود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یکصد و
پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصه هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیه خمسه دو بود خارج قسمت
بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصه هر واحده از فریق اخیافیات ست و هکذا سهام
اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسئله شصت میشود
که حصه هر یکی از فرقه اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد
بر وزن افعال که جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن باستغراب ست و ثقل
پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع: سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو
قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش
بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست — خارجش را بزن دران مضروب + که
باصلش زدی همان مضروب + حاصل ضرب حصه هر یک + زان فریق ست سهم وی بشک + الحال قاعده
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکنند و میگوید — نیز مضروب هر فریق نما + قسمت باز خارج آنرا
زن بسهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل
مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد
قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق
دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود
و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و بتقسیم مضروب مذکور
بر اخوات اخیافیه خمسه بیست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و بتقسیم
همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که حصه هر فرد از
آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشته نظم کشیده — نیز منسوب کن
نصیب فریق + آنچه شد از اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس هر واحدش ده از مضروب +
بهمین نسبت و مبر زنهار + محنت ضرب و رنج قسمت یار + یعنی ضابطه سوم برای دریافت حصه هر فرد از یک فریق
طریقه نسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای تصحیحش ضرب
کرده بدهی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور الصدر
میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصۀ هر واحد از جدات واند و میان دو سهم و روس خمسۀ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که

چهل و دو باشد حصۀ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و روس سبعۀ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست

و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصۀ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عد لفظ بشمار آرند بهتر

است **بیان قاعدۀ قسمت ترکه بر ورثه** ضابطه بهر قسمت ترکات ✤ گر تو پرسی ز من بگویم بات ✤

گر مماثل بتقسیم تصحیح ✤ گشت متروک قسمت ست صحیح ✤ زن بمتروک ورنه بالتحقیق ✤ سهم تصحیح هر کسی ز فریق ✤ حاصلش بخش ساز

بر تصحیح ✤ خارجش سهم وارث ست صحیح ✤ این بیان قاعدۀ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد

بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطۀ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک

با تقسیم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اسهل ست مثلاً تصحیح از بیست و چهار و متروک هم بیست و چهار

یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله

بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصۀ آن وارث

از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول هشت و ترکه بست و پنج دینار که

مباین هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصۀ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم

هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصۀ زوج ست

و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت

سه دینار و یک ثمن حصۀ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکے از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل

ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصۀ هر اخت بر آمد بدانکه ائمۀ این فن بصورت

توافق ترکه با تصحیح قاعدۀ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده

درین مقام الحاق کرده شود ✤ خاص بهر توافق ست اینجا ✤ نیز قانون دیگرای دانا ✤ مال متروک

با تصحیح ✤ در حقیقت ... ست صریح ✤ پس ز تصحیح حصۀ هر فرد ✤ ضرب در وفق مال باید کرد ✤ وفق تصحیح را گرفته

بر آن ✤ حاصل ضرب منقسم گردان ✤ سهم هر یک ز هر فریق بدان ✤ هر چه خارج شود ز قسمت آن ✤ یعنی

از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد

پس حصۀ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه

خارج قسمت باشد آنرا حصۀ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه

که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصۀ زوج ست

در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ٭ باز در یاب همین سلوک
حصهٔ هر فریق ای محبوب ٭ یعنی انچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد به همین طریقهٔ ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را در یاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی عامه حصهٔ فریق
اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ
فریق اختین است و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اعیانیه چهار بود و بضرب در ده
وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات است بیان قسمت
ترکه بر غرما ٭ دادن وام گرکنی تدبیر ٭ دین دائن چو سهم وارث گیر ٭ گیر مجموع دینها العمل ٭ همچو تصحیح بی قصور و
خلل ٭ باز جاری کن ای گرامی ذات ٭ انچه گفتم بقسمت ترکات ٭ غرما بالضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم با الف
ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو مگر اینجا بمعنی دائن است بدانکه هرچه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر با دای دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه
آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح بلا قصور گرفته
هرچه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در ان مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار است و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از ان
یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت است و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنان است در سیزده که عدد
مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت هشت
صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگر است در سیزده که شصت و پنج شد و بعد تقسیمش
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه است و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان
دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده است توافق بالثلث
باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن است در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج
که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده
حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درین مقام مسئلهٔ تخارج را
نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بنا بر علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن مینمایم و بنشر شرحش میپردازم
بیان تخارج ٭ گر بچیزی سهمی از متروک ٭ وارثی راه صلح کرد سلوک ٭ اهل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکه بر غرما

بیان تخارج

خوانند * بهر ضبطش چنین سخن رانند * که تصحیح مسئله بنگر * سهم هر یک جدا جدا بشمر * حصهٔ آنکه کرد صلح صریح * طرح باید نمود از تصحیح * باقی مال را کنی مقسوم * بر سهام بقیه معلوم * مثل یک عم و شوهر و مادر * صلح بر مهر کرد اگر شوهر ترکه را سه حصه کن آنجا * زان دو ام را بده یکی عم را * یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جملهٔ وارثان بر چیزی معین از مال مورث میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیٔ فلان را از ترکه در حصهٔ من گذارید باقی ترکه را با هم اقتسام نمائید و بر همین مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی بر آمدن و این تخارج نزد اهل سنت جائز است و هر چند در کتب امامیه بحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعدهٔ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه مع مصالح دارند و سهام هر یک از ان همه جدا جدا شمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصهٔ فلان و چند سهم نصیب بهمان است بعد از ان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صراحةً صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی حرّه و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درین صورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که ذمهٔ اوست صلح کرد درین صورت حصهٔ زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از ان حق ام و یک حق عم است پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از ان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه باوجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون باقی از حصهٔ زوج فرضاً و ردّاً بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حظ ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه بآخر خواهد رسید و مثال متفقهٔ فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه از ان بزوج و دو باب و هفت بابن که اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند بیان رد سه رد که آن گشت ضد عول ایجان * مذهب اکثر صحابه بدان * غیر از اهل فرض نماید گر * عصبه هیچ کس ترا بنظر * هر چه باقی ز اهل فرض بود * جز بزوجین کن بر آنها رد * رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیه ترکه است بر مستحقین آن و رد ضد عول است و عامهٔ صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکهٔ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز مذہبش را اختیار کردہ اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شدہ اند پس مسلکی
اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافتہ نشود ترکہ میت ہر چہ از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکہ سوای زوجین اند
رد باید کرد و ابن عباسؓ بر جدہ ہم رد روا نداشتہ و حضرت عثمانؓ قائل برد بر زوجین ہم ہست و نزد امامیہ
بصورت انعدام دیگر ورثہ نسبی بر زوج ہم رد ہست و بر زوجہ رد نیست چنانچہ در ابتدا گذشت باید دانست کہ بمذہب مختار
امامیہ خواہر اعیانیہ و علاتیہ مانع رد بر اخوات اخیافیہ ہست خلافاً لاہل السنۃ ؎ منحصر یافتن مسائل رد بہمگی در چہار قسم بود
گر بفقدان غیر اہل رد جنس واحد از اہل رد باشد ؏ عدد کان بود بر از روس ؏ ساز از و مسئلہ مشو مایوس ؏ مسئلہ در
دو بنت از دو دان ؏ ہمچنین ہم دو اخت مثل آن ؏ یعنی مسائل رد بہمگی در چہار قسم منحصر ہست قسم اول آنکہ اگر در صورت
فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئلہ ردیہ کہ من لا یرد علیہ موجود نباشد اگر دران مسئلہ از اہل رد جز جنس واحد یافتہ نشود
از عدد روس ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئلہ باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذشت یا دو اخت
پس تصحیح مسئلہ از دو باشد بدانکہ مراد از جنس ہم بمقام قسمی ہم دوازدہ سہام ذوی الفروض ہست ؎ ور دو جنس اند یا سہ مسئلہ
گیر ؏ از جمیع سہام بی تاخیر ؏ قسم دوم آنکہ بصورت فقدان من لا یرد علیہ اگر من یرد علیہ دو جنس یا سہ جنس باشد در نیصورت
مسئلہ از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی و لا تصحیح مسئلہ نمودہ ہر قدر سہام کہ بہر یکی از اجناس مختلطہ از تصحیح مسئلہ رسیدہ
باشد آنرا مجتمع کردہ بعدد آن سہام مسئلہ سازند و ہر چہ بہر یکی رسیدہ باشد بوی رسانند و وجہ تصریح بدو جنس و
سہ جنس و عدم اکتفا بدو و ما فوقش آنست کہ باستقرا معلوم شدہ کہ من یرد علیہ زاید بر سہ جنس در یک مسئلہ مجتمع نشوند
الحال صور ممکنہ اجتماع اجناس من یرد علیہ و تصحیح مسائل آنہا بیان میکنند و میگویند ؎ مسئلہ در دو سدس باید
از دو ہست ؏ در ثلث با سدس سہ نیکو ہست ؏ یعنی اگر دو سدس در مسئلہ من یرد علیہ یافتہ شود مسئلہ از دو تصحیح
مثل جدہ و اخت لام کہ اصل مسئلہ از شش ہست یک یک بہر یکے بفرضیت باقی برد پس تصحیح مسئلہ از دو ہست
و بہر یکے یک یک برسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئلہ از سہ بہتر ہست ام و دو خواہر اخیافیہ
کہ سدس حق مادر ہست و ثلث حصہ ہر دو خواہران اخیافیہ اصل مسئلہ از شش و تصحیح از سہ و بہر دو خواہران و یکی
بمادر و نزد امامیہ اجتماع ثلث با سدس ممتنع ہست و این صورت داخل قسم اول ہست زیرا کہ اولاد ام بام محجوب اند
نزد شان بدانکہ لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمدہ ؎ دان بنصف و سدس چار ای یار ؏ در ثلث
با سدس پنج شمار ؏ نیز از پنج یار مسئلہ ساز ؏ نصف گر با دو سدس شد انباز ؏ یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس
مسئلہ را از چہار باید دانست مثلاً بنت و ام کہ اصل مسئلہ از شش ہست و مجموع سہام ہر دو چہار ہست و بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئلہ از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر کہ اصل مسئلہ از شش ہست و مجموع سہام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئلہ از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر کہ

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
دریں صورت چہار ست و بطریقہ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت سہم بنصف و ثلث زپنج بدان ❊ اندرین ہر سہ شکل ای جانان ❊ گرچہ از شش و را اصل مسئلہ بود ❊
لیک از رد بہ پنج عود نمود ❊ یعنے اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت عینیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقہ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود لکن از باعث رد بہ پنج برگردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
آنہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد چنانچہ بعد ازین بیان خواہم کرد ❊ اول از چار قسم و ثانی ہم ❊ گفتم اکنون شنو بیان سوم ❊ گر من لا یرد
مثلا یک اخت اعیانیہ و سہ ولد الام و مسئلہ ردیہ از پنج و دو از ان کہ حصہ اولاد الام ست با رؤس ثلثہ آنہا تباین دارد از پنج مسئلہ را در سہ رؤس ضرب کردہ از
شد ای ہمدم ❊ جنس واحد ز اہل رد منضم ❊ فرض من لا یرد دہے ایجان ❊ از اقل مخارجش پس از ان ❊
بر سر اہل رد گرای دانا ❊ باقیش مستقیم شد فبہا ❊ مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار ❊ مسئلہ مستقیم و لیس ہموار ❊
یعنی از اقسام اربعہ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش با و بدہند پس اگر باقی از ان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج میرسد سہ باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام می یابد و حاجت ضرب تصحیح نماند
❊ ورنہ وفق رؤس آنہا زن ❊ بہمان مخرج ار شدای پرفن ❊ باقیش با رؤس اہل رد ❊ بتوافق و گرنہ زن یکبد
عدد جملہ رؤس ای یار ❊ بہمان مخرج اقل یکبار ❊ یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل بایدزد و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
❊ زوج و شش بنت مسئلہ از ہشت ❊ و ان مثال از پی توافق گشت ❊ یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے از ان بشوہر رسید و سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ست تصحیح مسئلہ کنند دو بزوج
یک یک بہر یکے از بنات ستہ بدہند ❊ زوج با پنج بنت بے اشکال ❊ بہر غیر توافق ست مثال ❊

مسئله از دوازده که بود ❊ لکن از رد به بست عود نمود ❊ این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
باین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یکی را که فرض اوست برآوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه سه
بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرد ❊ سازم اکنون بالشرح و البسط ایجاد
چارمی از چهار قسم بیان ❊ گر من لا یرد دو جنس شود ❊ مجتمع با من ز اهل رد ❊ فرض من لا یرد دوای مسعود از اقل
مخارج و پس زود ❊ مسئله کان برای من یرد ست ❊ از ره عقل و فهم آر بدست ❊ گشت قسمت صحیح اگر فیها ❊ و این سبک
سوئست ای دانا ❊ یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بالشرح و البسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولا فرض من لا یرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی ازین اقسام اربعه گرفته
راه دانائی حاصل کرده هر چه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فیها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلی
و آن ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
رد بچهار چون یکی از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس [illegible]
قسمت صحیحه انقسام یافت دو از ان بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشند
بطبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها
[illegible] بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش ست اولا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند [illegible] دوازده
[illegible] ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند [illegible] زده بزوجه و سه سه بهر
ز جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بمذهب امامیه حصه زوجه ربع و حصه اخو[illegible] خیافیه یک ثلث [illegible]
باقی حق جده پدری ست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمی باشد پس لا محاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمه الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که امر بتقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیها ❊ در [illegible]
بدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاد ❊ مسئله کز برای اهل رد ست ❊ لکن بران منقسم بقیه که ست ❊
ثانی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد از ان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است * ورنه زن همان مسئله وگرنه ضرب * باقل مخارج مذکور * حاصلش مخرج
ست بالتحقیق * از برای فروض هر دو فریق * یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود
همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب بتحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد
و غیر اهل رد است مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار است و رد به هشت که اقل مخارج فروض
زوجه است و بعد ادای فرض هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمیشود بلکه
میان هر دو مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه
شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود و مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت
و چون هفت باقی بعد ادای فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج است مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نما
نیست خاتمه مسائل رد دیگر در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم
هر فرقه از مسئله رد * گر تو خواهی که گردد ای جان * سهم هر فرقه زین فریق عیان * که بهر یک چه میرسد
بشمار * از همین مخرج فروض ای یار * از اقل مخارج آنچه سهام * یافت من لا یرد زنی ناکام * بهمان مسئله که ای محبوب *
کرده سوی من یرد منسوب * حاصل ضرب دان پس ای عاقل * سهم من لا یرد مشو غافل * یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه
ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد علیه ازین مخرج فروض که مسئله رد به بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد
پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته است آنرا در همان مسئله
که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی بعد ازین
زن سهام اهل رد * بار در باقی که آن ماند * از سهام کسی که ای مسعود * نیست در اهل رد کهی معدود * حاصلش سهم
من یرد و میدان * جعفر اینک نمود ختم بیان * یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهم
من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خود شان بآنها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی
در اعداد و یکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از
من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات است در
پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات برآید و همچنین چهار سهام بنات ست را که از مسئله من یرد
علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود
و یکی را که سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بدانکه رساله منظوم
سهمین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود نظم کردم

واز اینجا تثنا و شرعا بتکمیل باقی می پردازم سه سهم هر فرقه که شد از نیها منکسر بر روس ای و اما مسئله میشود درست و صحیح

باصول و قواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر روس آنها منکسر شد مسئله ردیه باصول و قواعد

تصحیحیه درست و صحیح میشود چنانچه در مسئله مذکورة الصدر میان پنج سهم و عدد روس زوجات اربعه تباین ست و همچنین در بیست

و هشت سهام و روس بنات تسعه و هفت سهام و روس جدات ستة لکن در روس زوجات و جدات توافق بالنصف ست

چون نصف احدهما در کل آخر ضرب کنند دوازده میشود و در دوازده و نه روس بنات توافق بالثلث ست چون ثلث

احدهما در کل دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئله فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکهزار و چهار صد

و چهل میشود که از آن تصحیح مسئله فریقین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد حاصل پس

بهر یکی از زوجات چهل و پنج میرسد و بضرب بیست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید پس بهر یکی

از بنات یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود و بهر یکی از جدات چهل و دو

میراث میرسد بیان مقاسمة الجد ست نزد صدیق اخوة و اخوات خواه اعیانی اند یا علات جمله محجوب میشوند بجد

این سخن ابو حنیفه رست سند صاحبینش بقول زید رفته اند که بجد وارث این جماعه شوند و میرسد بجد هر چه انفع ست بجد

از ثلث و مقاسمه بکند یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا

علاتی همه اینها با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی بن کعب

و اکثر صحابه ست و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله پسند کرده بران فتوی داده ست و صاحبین امام ابی حنیفه

که ابی یوسف و محمد رحمهما الله هستند بقول زید بن ثابت رض رفته اند که جماعه اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند

و جد حاجب اینها نیست و همین مذهب ائمه مالکیه و شافعیه و فرقه شیعه ست لکن شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک شاند بخلاف

دیگران که جد حاجب اینها شمرده و نیز نزد امامیه بین کت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک اینها نمی دانند

که نزد ایشان جد فاسد از ذوی الارحام ست پس بر قول زید بن ثابت رض جد را هر چه از دو امر که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع و

افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زاید بوی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زاید بر مقاسمه باشد ثلث بوی

بدهند پس چیست و الی مقاسمه اینجا ان وقت تقسیم جد را چون اخوان جد بجای برادر یعنی نصف حظش نصیب اخت یعنی

بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی با هم قسمت کردن باشد و باصطلاح صاحبین و اتباع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات

اعیانیه یا علاتیه بدین طور که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان

اخوة و اخوات بشمول جد بنا للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسد نصف آن بخواهر [illegible] اگر باشد یعنی که جد

بجای برادر ست و ابن علات با بنو الاعیان و داخل شوند در مقاسمه میان [illegible] حصه جد قلیل شوند [illegible]

از میان برون شوند جمله [illegible] حظ اعیانی و ان اگر خواهر [illegible] با [illegible] ابن علات

را سهیم کنند * چون جد و اخت عینی و اختین * یا علاتی اند این اثنین * گر بجای دو اخت یک اخت هست هک زخلی
طرف تو اندیست * از آنجا که بنو العلات یعنی اخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند هر چند وارث
نمیشوند لیکن جد مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد به تنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد ازان که حصه جد جدا کرده شود اینها خائب خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون
و هر چه بعد نصیب باقی میماند جمله آن حصه بنو الاعیان است مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوه شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو اخ اعیانی را باید داد
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساوی است و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار روس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود و اینجا
مقاسمه برای جد بهتر است از ثلث مال اینهمه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر است لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود که نصف
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت اعیانیه و دو اخت
علاتیه مقاسمه در اینجا برای جد بهتر از ثلث مال است که جد را بجای یک برادر گرفته مسئله از پنج باعتبار روس کنند
و تصحیح از بیست بضرب پنج اولا در مخرج نصف * ثانیا در دو که عدد روس اختین علاتیه است جد را هشت و اخت
اعیانیه را ده و باقی دو به هر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه بهره
نه برد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل است و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب خاسر خارج خواهد شد * مختلط گر این جماعه شود * صاحب حصه گر پس جد *
بعد فرض سهیم میگیرد * افضل سه امور را بی کد ازان سه باشد مقاسمه یک چیز * مثل زوجه و جد و برادر نیز
ما بقی دوم باشد * اخوین و اخت و جد و جده ثالث آن سدس جمله مال * بنت و اخوین جد و جده مثال *
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور افضل
امر سه گیرد یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت مسئله از دو و
تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را یک ربع میرسد و آن افضل است از سدس تمام مال و از ثلث ما بقی دوم ازان امور
ثلث بقیه ترکه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل دو برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده است از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی بماند چون آن از ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند هژده حاصل شود و همان تصحیح مسئله است جده را سه ازان بدهند و پانزده باقی
ثلثش که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف لانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئله اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده مراد
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری نبود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفروض
بالکلیه محروم از میراث میشد در عداد ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و به نه عول میکند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث باقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست
که ضعف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت باو خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک است و حصهٔ خواهر
هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس او را در سه ضرب
کنند بیست و هفت میشود و از آن حق شوهر نه است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس گویند
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
از دیاد نپذیرد و در مسئلهٔ متقدمه منتفی از ذات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا بر آن علیه اخت از ارث حظی نبرد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگرچه دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد و درین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر فرضا و باقی
حق اخ و اخوات بود و چیزی بجد اصلا نمیرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد **بیان مناسخه** هر گاه آن که مال فرض داشت و ورثه مستحق مال گذاشت
وارثی قبل قسمت متروک بنزله عدم نمود سلوک سهم او حظ دیگران گردید نوبت قسمتش نمی رسید که از ینها یکی هم در
گذشت آن کسانرا که وارث خود داشت همچنین چند بطن دیگر گیر که بتقسیم مال شد تاخیر نام این انتقال را حاذقان
ورثه میت مناسخه میدانند مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمت بسبب موت بعضی از آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی وفات کرد و ورثه مستحقین
مال خود گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود بمنزله عدم پیوست و سهم این متوفی ثانی

بحث که مافی الید اقل از سهم باشد و یا مباین بود پس ای وارث سهم اول مرا ... ضرب هر دو مسئله بسیار ...

ضرب هر دو جای یاره یعنی واگر میان تصحیح مسئلهٔ میت ثانی ومافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب

کن و حاصل ضرب در هر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت مذکوره

شمار کن پس بتصحیح سوم بپرداز و وین سیم را مقام دوم ساز و جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی واولی

آن ضوابط که گفته‌ام سابق و کن مراعات آن در این لاحق و همچنین در رابع وخامس و ثانی مبلغ ست چون سابق در

قاعده واجب الرعایت دان و هکذا تا بلانهایت دان و یعنی چون از تصحیح مسئلهٔ میت دوم فارغ شدی پس بتصحیح

مسئلهٔ میت سوم مشغول شو واین میت سوم را بجای میت دوم بگردان و هر چه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئله

میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئلهٔ اول بگیر بعد از آن با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئلهٔ ثانیه و

اولی عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته‌ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز کن یعنی اولا مسئلهٔ میت ثالث

تصحیح کن و ببین که میان تصحیح ومافی الید او کدام نسبت است بصورت توافق وتباین وفق وکل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور

ضرب کن وحاصل ضرب را بهر دو صورت که توافق وتباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و بصورت تماثل میان

تصحیح ومافی الید احتیاج ضرب وتقسیم نیست و همچنین نهج که طریقهٔ تصحیح مسئلهٔ میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم

پنجم نیز بجای ثالث ست مثل ششم که ایشم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئلهٔ میت چهارم

باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئلهٔ میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئلهٔ میت

ششم باشد و همچنین قیاس بکن و هر جا تصحیح مسئلهٔ هر یکی از این اموات قاعدهٔ تصحیح مذکوره از ملاحظهٔ نسبت و ضرب

هر جا واجب الرعایت و همین طریقهٔ تصحیح تا بلانهایت باید دانست بدانکه لفظ دوم وسوم بتخفیف واو وتشدید آن

هر دو در اشعار استعمال آید و مسئله چون زنی فوت شد که مالی داشت و ورثه زوج وبنت وام بگذاشت و ...

میان زوج قبل قسمت مرده ...

حامده اش را وان ... بس باهم پیام مرگ رسید زوج واخوین وارثش گردید این مثالیست جامع

طرق تصحیح بهر سه صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیده المسئله من ۱۲ ... و ... ۴ ... فتصح من ۱۶ ثم تضرب ... فتصح من ۳۲ ثم تضرب ... فتصح من ۱۲۸

زوج واحد	بنت حامده	ام محموده
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۳	۹	۲
۸	۱۸	۶
۳۲	۲۲	۲۴

و دوازده بهر دو ابن و سه به بنت وی خواهد رسید و اصل مسئلهٔ متوفاة که متضمن مثال تباین ما بین تصحیح و مافی الید
بود نصف از دو باشد و تصحیحش از چهار که با مافی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی و دو بود ضرب نمایند
یکصد و بست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل و از آن تصحیح بطون اربعه است پس مافی الیدش سی و شش
میرسد بجده سهام زوج ست و بجده سهام اخوین که بهر یکے نه میرسد طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت
اول و آخر در مناسخه از مبلغ سے بهادراک حصهٔ هریک بشنو از من طریقه اینکه اگر تصحیح اول و ثانی
ست بشنوی که میانی حصهٔ وارثان اول را در تصحیح دو مین انجا حصهٔ وارثان آن دیگر در مافی الید
همان دیگر اگر خواهی که سهام ورثهٔ هریک اموات از مبلغ تصحیح برآری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول و دیگر بشنوی
معلوم یعنی تباین ست سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصهٔ هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آن وارث دانند و طریقهٔ استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه و بطن اخیر بود اینست که حصهٔ این وارثان را که از تصحیح مسئلهٔ مورث بایشان رسیده
در جمیع مافی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصهٔ اش خواهد بود سهام هر دو با هم
موافق اند اگرچه مضروب هست سهم مگر وفق تصحیح و وفق مافی الید بهر ضرب سهام میباید یعنی اگر هریک
از تصحیح اول و اخیر با هم متوافق ست پس درین صورت هم اگرچه برای دریافت سهام هریک از ورثهٔ میت اول و دیگر
مضروب سهام هریک ست لکن برای ضرب سهام ورثهٔ اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر ست و برای ضرب سهام
ورثهٔ اخیر مضروب فیه وفق مافی الید میباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثهٔ اول را در وفق تصحیح و سهام
ورثهٔ اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند بیان ذوی الارحام
سے هست توریث ذو رحم منقول از کبار صحابهٔ مقبول هست مختار بوحنیفه همین همبرش صاحبین
لیک زید بن ثابت قمقام نیست قائل بارث ذوالارحام هست مختار مالک این مذهب رفته هم شافعی
بدین مشرب بعد از ذو رحم بفتح را و کسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت ست و در شرع هر قریبیکه
سوای ارباب فرائض و عصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکورست پس توریث ذو رحم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق
و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی عبیده جراح و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و غیرهم رضی الله عنهم منقول شده و در
روایتی از ابن عباس هم آمده و علقمه و ابراهیم و شریح و حسن و ابن سیرین و عطاء و مجاهد از تابعین هم بدان رفته
و همین حکم مختار امام ابوحنیفه ست و بر همین امام صاحبین هم گزیده که ابی یوسف و محمد اند و قسم نیز بهمین طرف رفته
و علمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند و با بعض عصبات مصطلحهٔ اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمرهٔ صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست و روایتی شاذه از ابن عباس رض

عباس و نیز همچنین ست و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همچنین ست
و امام شافعی نیز باین مذهب رفته و مقام بفتح قاف و ضم آن بمعنی سردار و سید قوم ست هر قریبی که نیست آن از اهل سهم
و عصبه نیز نیست یا ذوی السهم هست در شرع ذو رحم نامش و منقسم دان بچار اقسامش یعنی آن صاحب قرابت
که ذوی السهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست صنف اول منسوب
اموات آنکه شد منتمی بمدخل بنات اول اولاد دختران بشمر بعد ازان نسل دختران پسر صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بمدخل دختران منتمی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد اینها اولاد دختران
پسر میت ست اگرچه فروتر باشند صنف ثانی که هست موتی را انتما جانبش مع لی آنجا بود غیر مدخل ام بالذات
اعنی اجداد فاسد و جدات صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب او انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر مدخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد اند و جدات فاسده
که میت بواسطه ام خویش بطرف آنها منتسب میشود صنف ثالث که انتمای آن سوی ابوین میت ست اعیان
نسل اخت و بنات اخ دانی و نیز ابنای اخ لام خوانی صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه ست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند صنف رابع که منتمی ست همان سوی جدین و جدتین ایشان عمه و خال و خاله اموات عم لام نیز ازین
ستوده صفات صنف رابع از اصناف اربعه که همان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب الاب و اب الام
باشد و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت ست
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
نیست اصناف اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عمومه و خوله جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن سه از ابو یوسف همچنین مرویست که همین ابو حنیفه را مرضی ست و ز محمد روایت ست درین که بقول

اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول ست بعد از ان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت ست بعد از ان
اصل او ست بعد از وی جزو اب بعد از ان جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به ست درین مقام و همین
ترتیب توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزد شان صنف ثانی و صنف ثالث هر
یک جدا اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابوسلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف اول
بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چنانکه در درجه او ست
یعنی ام الام ذات الفریضه ست و زینکه محاذی ابن البنت ست ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد اب الام
در قصاص میت اگر میت در قتلش شریک باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود و سه هست مختار صاحبین یا هم
که میان صنوف ذوی الارحام صنف ثالث مقدم ست ای را ده بر اب الام از زمرهٔ اجداد یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله اینست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر اب الام از زمرهٔ اجداد مقدم ست و آن بفتح ران و تخفیف واو و اول
مهملتین بمعنی سخی و بهادر آمده بیان صنف اول ذوی الارحام سه هر که اقرب بمیت از اینهاست
به میراث اقدم و اولی ست پس بنات بنات دان و لی از بنات بنات ابن اینجا و رسا و بر تبه اند بهم
زانمیان نسل وارث ست اقدم پس از ینجاست بنت بنت پسر اقدم از ابن دختر دختر بعد از ان که از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس احوال توریث صنف
بیان میکنند و میگو ، از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب بمیت باشد میراث را بهمان اقدم و اولی ست
بنا برین قاعده ، بنت که مدلی سوی میت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
ست اگرچه واسطه ابن قوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشد که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس بهمین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خودش اقوی ست لکن پسر
ذات الرحم ست و نزد امامیه مذهب مختار درین صورت اولاد پسر را اگرچه انثی باشد مضاعف اولاد دختر اگرچه ذکر باشد میرسد و
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند سه گر مساوی رتبه

صنف اول ذوی الارحام

سر یک + نیست از نسل وارثی حاجب + یا بود نسل [illegible]
سر ابدان + در فروعات کرده‌اند بیان + هر زنی راست نصف حصه مرد + باصولش نظر نباید کرد + بل خلاف و وفاق
شان یکسان + هست در مردی و زنی یکسان + یعنی اگر هر یکی از اینها مساوی الدرجه هست و هیچ یکی از اینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از اینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درین صورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خود و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
است قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینهما للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت ابن البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقه اولی [illegible]
اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجاست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت [illegible]
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث است و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد و نزد محمد در اتفاق اصول + رای ابو یوسف و حسن منقول + و در خلاف است صفات اصول + قسمتش بر اصول
منقول + حصه اصل را بفرع دهند + بخلاف فروع دل ننهند + چون از بیان مقوله ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت
و انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف است از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرعش بدهند
و باختلاف ذکورة و انوثت فروع متوجه نشوند + سه پسری گر بود ز یک دختر + دختری هم بود ز دخت دگر +
هست بالاتفاق قسمت مال + بهر زن نیمه نصیب رجال + این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درین صورت یکی است که اگر میتی را یک ابن البنت است و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث بابن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمناصفه
بر دو بنت انقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید + و یکی ابن بنت دختر + و آن دگر ابن بنت دگر +
نزد آن هر دو طور قسمت آن + در فروع است بر سر ابدان + بطریق محمد این قسمت + در اصول است اندرین صورت +
بطن ثانی محل قسمت دان + حق هر اصل ده بفرع همان + این مثالیست که در آن حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

مختلف است کہ اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت است بروایت ابو یوسف و حسن رحمہما اللہ بطریقہ آن در فروع برابر آن است اثلاثا دو ثلث با بن بنت البنت و یک ثلث بہ بنت ابن البنت است بطریق محمد رحمہ اللہ قسمت این که در صحیح است در اصول است یعنی بطن ثانی را محل قسمت دانند کہ اول محل اختلاف بذکورۃ و انوثت ہمانست پس مال را اثلاثا قسمت کردہ دو ثلث بہ بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با بن بنت البنت حصہ مادرش باید و نزد امامیہ نظر باصول ہر دو انصافا بہر یک تقسیم نمایند و در بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد ای ابنیا قسمت مال اولا باید بر خلافیکہ اولا زاید پس دو فرقہ کن از ذکور و نسا جمع کن حظ ہر فریق جدا پس با ولاد ہر دو طائفہ بین کہ کجا است اختلاف درین قسمت حظ زمرہ اسلاف کن بر اعلی الخلاف این اخلاف باز انجا جمع زن و مرد مثل سابق دو فرقہ باید کرد ہمچنین تا نہایت اعمال طور تفریق ہست قسمت مال یعنی اگر از ذوی الارحام تا جدات و اجداد آنہا کہ بنات و ابناء متساویۃ الدرجات میت باشند بطون کثیرۃ الوسائط مختلفۃ الصفات اند پس بقول محمد رحمہ اللہ قسمت مال ابتدا بر جہت خلافی باید کہ اولا پیدا شدہ یعنی در بطنی کہ اول اختلاف بصفت ذکورت و انوثت واقع شدہ مال متروک را اولا قسمت نمائی پس ہمان بطن جمع فرقہ بکن یکی فرقہ ذکور و دیگر فرقہ نسا و سہام ہر فریق را ازین ہر دو فرقہ جدا جدا جمع کن بعد ازان با ولاد ہر دو طائفہ مذکورہ ببین کہ اختلاف بذکورت و انوثت درینہا کجاست ہر جا کہ اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد اینہا یافتہ شود حظ اسلاف اینہا حصہ ہر فرقہ از ذکور و اناث بر اختلاف و اولاد اینہا قسمت کن و باز بعد قسمت این جماعۃ زن و مرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقہ باید کرد ہمچنین نظر در اولاد این ہر دو فرقہ تا باید نمود و ہمان عمل سابق را کار بند باید شد بالجملہ تا نہایت اعمال کہ عمل منتہی شود ہمین طریقہ فرقہ فرقہ کردن و قسمت مال بر آنہا نمودن ست و مثالش اینست

مسئلہ نزد محمد رحمہ اللہ از ۵ و تصحیح از ۶۰

میت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۳	۴	۶	۲	۶	۳	۹	۴	۸	۱۲

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبه در بطن سادس گذاشت که ازان نسوان اند از اولاد بنات و ابناء سه رجال از اولاد بنات و در رابع وازده شخص احدی و لد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف رحمه الله و پیروانش از پانزده هست باعتبار عدد رؤس للذکر ضعف الانثی میرسد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله از پانزده هست و تصحیحش از شصت پس ترکه مال متروک را پانزده سهم کرده ولا بر اول بطن که سه ابن و نه بنت اند و عدد رؤس آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جداگانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام بنات اند و در بطون مابعد باختلاف صفت ذکورت و انوثت جو بیند در بطن ثالث این اختلاف موجود است که در اولاد ابنای ثلثه یک ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنا ثلثه است میان اینها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند سه ابن و نه بنت نهایتن خواهد رسید پس ابن و دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن را آخر بفرعش که اختلافی در آن واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف است آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با ابن و یک بنت رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف است که شش بنت و سه ابن اند و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق بالثلث است پس چهار را که ثلث رؤس است اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله نمایند و از این تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردیده چهار ازان بفرع ابن اول که ولد عاشر است و هشت به بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم است و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم است خواهد رسید سهام فرقه بنات که نه بود سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی نصف الرجل بجده حق بنات سته و بجده حظ ابنای ثلثه باشد و هر یکی ازین ذکور و اناث را التفریق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف است نه با ابن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند بنات با ابن بفرع وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف است از نه سهام آنها در آنجا سه به بنت و شش با ابن دهند و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق شان بجده سهام است در بطن رابع اختلاف شده که از اولاد آنها سه بنت و سه ابن اند دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات میرسد این فرقه ابنا ثلثه در بطن مختلف شده شش با ابن سیده بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با ابن و دو به بنت خواهد رسید این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن و سه بهر دو بنات خواهد رسید سهم این ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بوجه اختلاف للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد و درین صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده هست و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل بفرعش رسانیده شود و سه هم محمد در اصل میگیرد و صفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بنت بوده و دو پسر وارث اناثه جده و نیز از ابن بنت بنت اگر مستحقش بمانند که دختر از ابنه او دختر ثالث و بیست اگر دو بنت باهم وارث و پسر

بنزد وش محل قسمت شان بطن علی الخلاف لیکن ان صفت اصل معتبر باشد و از فروع ست اعتبار عدد میشود منقسم
بهفت سهام و انچنین میرسد بذوی الارحام که بود چهار سهم ابن زان با لقی حصه دو بنت ان حظ هر یک
بفرع او برسد شش حصت از بست و هشت ان بیکد حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان مشروط
کرده بیان میکند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت
باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فروع هر یکی چند شخص اند مثالش بدینصورت ست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ | | و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

میت
بکر

بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت
ابنی	بنت	بنتی
نزد محمد ۳	۹	۱۶
نزد ابی یوسف سهم ۴	۱	۲
نزد امامیه ۲	۴	۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اثاثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت دیگر
مستحق اثاثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن علی الخلاف محل قسمت باید دانست
لکن درین بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن علی الخلاف درینجا بطن
ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش و ابن را گرفت
و یک دختر از این دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یک دختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت
پس مجموع رؤس بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی
از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن بطن دوم ست و باقی سه از ان حصه هر دو بنت بطن دوم و از ان
نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد پس فقه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو
دخترانش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصه
هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون بطن سوم تقسیم انصافاً است و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله را که
هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه ثلث سهام بنت بنت البنت بر دو پسرانش
انصافاً منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت میشود که از ان

تصحیح مسئله هست و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران و پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات
و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بیست و هشت میشود و بهمین بیست و هشت تصحیح صورت مسئله
از سه هست و تصحیح از بیست و هشت و بهر یک از بنات ثلثه از اقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد دو حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید. لیکن بقول ابو یوسف اندرین صورت. مال در فروع میکنند قسمت
چهار از ان بیسه بهر دو پسر. باقی سه نصیب سه دختر. یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را برابران فروع قسمت میکنند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از ان بهر دو
پسران بنت ابن البنت دهد و باقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از ان یک سهم رسد. پس چون توریث جمع دانشمند
از قرابت جهات میگیرند. نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات. هست نزد محمد موصوف
در اصول اعتبار آن معروف. این تتمه مباحث صنف اول ست میگوید که چون توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند
که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده هست یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
در ابدان رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتداءً تقسیم میکند و همین هست
روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ما وراء النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان که نزد وی رحمه الله ذو الجهتین و
صاحب جهة واحده در توریث یکسان اند بار روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات اصول است در فروع زیرا که وی مال را
بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول ست احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرعش میرسد
اگر فرع ذات الجهتین ست حصه دو اصل خود خواهد یافت و الا حصه یک اصل خود. مثال گر دو دختر بنت بنت بود که همان ابن بنت
هست و لد نیز از بنت دختر ثالث. و پسر هست مال را وارث. هست سه سهام قسمت مال. نزد ابو یوسف بحسبه حصه مال دو ثلث
حق هر دو دختران. و یک ثلث حصه پسر رسان. و بطریق محمدی که گذشت. مسئله تصحیح آن بیست و هشت. و بیست و
... بدختران همی شش از ان حصه پسر بهی. لیکن قول محمد ست قوی. هست ذوی رحم بران فتوی. این مثال اعتبار جهات
قرابت که اگر کسی میرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ... بنت دیگر است پس هر دو
این هر دو دختر میت را دو جهت یکی جهت پدری دیگر جهت مادری نیز پسری از بنت البنت سوم وار ... مال هست بدین صورت
نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸
و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۴

خالد

بنت | بنت | بنت

بنت | ابن | بنت

بنتین ۲۲ | | ابن
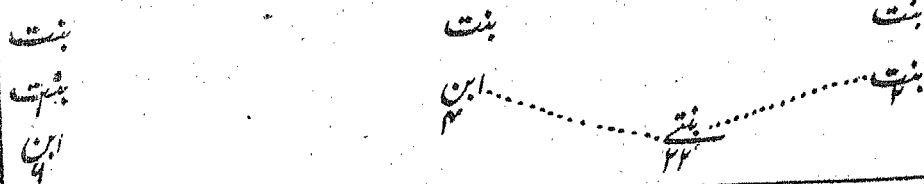
درینصورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات جهتین اند هر یک ازان بمنزله یک ابن باشند مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران ابن اند و یک ثلث نصیب پسر سازند پس هر یکی را ازابن و
بنتین یک یک سهم رسد و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکه میت را بر سه سهم قسمت
کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش گذشت یعنی
موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله درینصورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی اختلافست
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که اعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول هست و دو بنت اند یکی ازان
بمنزله دو بنت ست که هفت و شش شدند پس مسئله از هفت باشد پسر را ازان چهار سهم و بنت متعدد الفرع را دو سهم و بنت
دیگر را یک سهم برسد و ذکور و اناث را طوائف جداگانه ساخته سهام ربعه پسر را بهر دو دختران اش سازند و سهام ثلثه را دو
بنات را بر فروع آنها که یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بر چهار بعد مباینت
و هشت چهار را در اصل مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب که بست و هشت ست تقسیم صحیح تقسیم یابد بست و دو
ازان بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که بهر یکی یازده رسد و شش ازان حصه پسر بدهند قول محمد رحمه الله
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابو حنیفه رحمه الله ست و در مسائل ذوی الارحام بهمین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه التیسیر و سهولت بقول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بر دیگران اولی و در تساوی قرب
ترجیح آنکه مدلی بوارث ست اولی و در مساوی منازل آنها ست متفق در صفت من هم مدلی ست و در قرابت
هم اتحاد بود منقسم بر رؤس شان بیکد یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی باشد از جهت
پدر بود یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق و یقین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب و همچنین
اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی در قرب
قرب ازین جماعه که تساوی القرابت اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی به آنجا ام الام ست که جده صحیحه شد و اینجا اب الام
ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همین ست مذهب امامیه اگر منازل قریب بعید اه لا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی
و وصف مذکوره و انو شد کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی در قرب
اه لا بوارث و غیر وارث و صاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف مذکوره متصف ست یا بوصف انوثت در
قرابت هم اتحاد ست که هر یکی جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

اگر فریقی کثیر الاشخاص است پس بر همه قسمت حق خاص است بطریقی که کرده اند بیان پس مرد را حصه دو زن بر سان بنصیب

اگر فریقی از فرقه ابویه و امیه کثیر الاشخاص است یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در شان مذکور جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب است بدان طریق که بیان کرده اند که مرد را حصه دو زن سازند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه سوای جانب مادر تقسیم بر زن و مرد علی التسویه است و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جده پدری و مادری گذاشت بدینصورت

نزد اهل سنت اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۷ — و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

محسن

	امیه الام ۱/۳				ابویه الاب ۲/۶			
	ام ۱/۳		اب ۲/۳		ام ۲/۶		اب ۴/۱۲	
	ام	اب	ام	اب	ام	اب	ام	اب
نزد اهل سنت	۱/۳	۲/۶	۲/۹	۴/۹	۲	۴	۴	۸
نزد امامیه	۹	۹	۹	۹	۸	۱۶	۱۶	۳۲
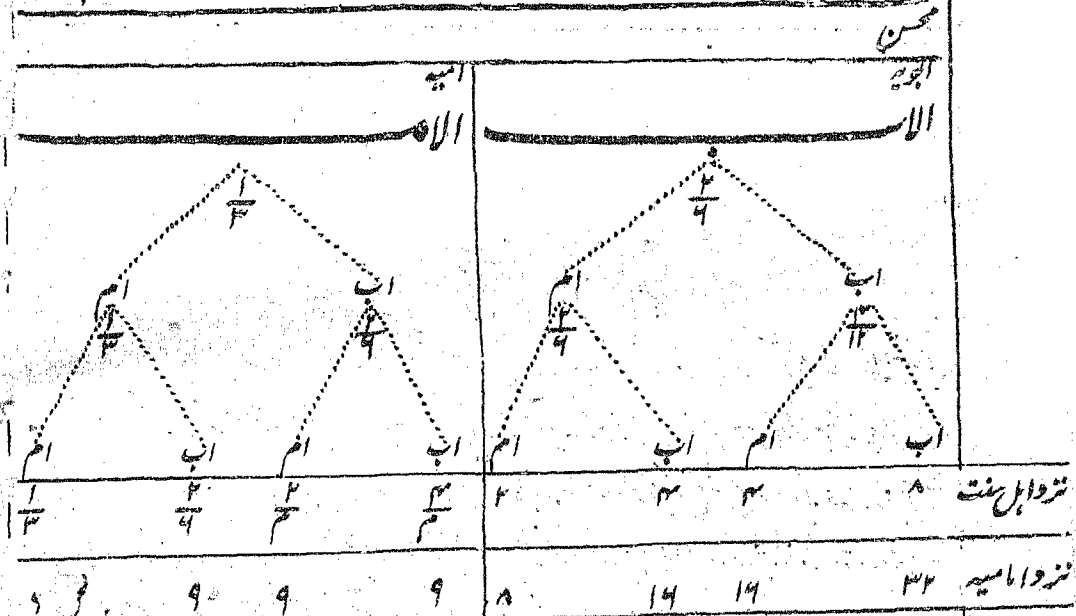
درینصورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی بصری دو شخص که اب الام و ام ام الام باشند مستحق نیستند و باقی شش کس که مدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی البستی هر هشت مستحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه است دو سهم حظ اب و یک سهم حق ام در درجه اولی لیس اب و ام را دو فرقه جداگانه سازند و حقوق هر یک را علی الخلاف که در مرتبه دوم است تقسیم کنند و چون سهام هر یک بر رؤس مرتبه دوم که سه است مستقیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل است اصل مسئله را در سه که رؤس یک فرقه است ضرب کنند و از نه که حاصل ضرب است تصحیح نموده از شش سهام اب چهار به پدرش و دو بمادرش بدهند و همچنین از سه سهام ام دو بپدرش و یک بمادرش سپارند پس اب الاب را یک فرقه و ام الاب را فرقه ثانیه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را فرقه دیگر جداگانه قرار داده حق هر فرقه بابوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهارگانه بر رؤس ابوین آنها بنا بر مذهب ثانی مستقیم نیست و رؤس بعضه باهم متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه است در تصحیح که نه باشد ضرب کنند و از بست و هفت

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت از ان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار از ان بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار از ان بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام
بام الام رسیده دو بپدر و یکی بمادرش رسد و بر مذهب اول بوین اب الام چیزی نرسد بلکه از حصهٔ ام شش باب ام الام
و سه بام ام الام رسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری میرسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شده و ثلث آن ثلثین بجد و جدهٔ پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جدهٔ مادری پدر هر دو حبا للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثلثی که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری هشت و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده یکصد و هشت حاصل ضرب
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب بدهند و بهر یکی از امیه
نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریقی دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکر تطویل لاطائل
دانستم بدانکه ضابطهٔ کلیه در اجداد و ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی ست و بصورت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده و ثلثان بابویه
یک ثلث بامیه میرسد بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است ابدان فروع قسمت یابد اگر
صفت مختلف بود بر علی الخلاف تقسیم کنند بیان صنف ثالث — صنف ثالث چو اول و ثانی ست — و غیر اقرب در ان
هم اولی نیست — گر تساوی بقرب شد با هم — نسل اهل عصوبت ست اقدم — این توضیح حال صنف ثالث ست که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری با حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی ست که غیر اقرب با نهم اولی نیست
بل اقرب اولی ست و اگر در قرب با یکدیگر تساوی ست پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم ست نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست و اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد از ان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول جز ذو رحمی
ولد العصبه و درجهٔ ذو رحمی لد ذو رحمی ممکن نیست اینکه ذو رحمی که در بطن ثانی ست بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت
و اولاد وی غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه که در بطن ثالث نیست از اولاد ابنا باشد و اولاد وی یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و در صنف ثالث وجود ذو رحمی لد صاحب فرض یا ذو رحمی لد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه
باشند متصور نمیشود زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و ما بعد ممکن خواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ — اگر یکی بنت اخت است یا بنت
بنت ابن برادر ست گرچه خواه عیانی ابن اخ و اخت اند — خواه علاتی اند ای لبند — خواه علاتی ست واحد از ان — و ان گر
هست ابن بنی الاعیان — و پس همه مال را بود انجا — مستحق بنت ابن اخ تنها — و در لام ست هر یکی بینها — مر و راه مضاعف انثی

که ابو یوسف وحید زمان * قائل قسمت ست بر ابدان * پس نزد محمد ابن حسن * حصه مرد مثل حصه دو زن * که بود نزد وی اعتبار
اصول * واختلاف فروع نامقبول * این مثال تقدیم ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام ست صورت مسئله اینست
که شخصی وی دیگ ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذشت و این هر دو ملاخ واخت که ابن بنت موجود از نسل شان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتیست و دیگری از بنو الاعیان و در همه صورت مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه ست و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا آنجا بیان تعصیب اولاد اخوة و اخوات
اعیانیه و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذی رحم مرد را که ابن بنت الاخت ست مضاعف ذی رحم انثی که بنت
ابن الاخ ست بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام بر ابدان قسمت میفرماید که در بنو الاخیاف
ترجیح ذکر بر انثی ست و تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص ست خلاف قیاس بود لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه دو زن ست زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول ست و اختلاف وصف فروع را قبول
نمیکند چون استحقاق اینها بقرابت مادرست و باعتبار این قرابت ذکر را بر انثی تفضیل ندارد پس تحقق اینها با وجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویت سه گر تساویست در عصوبت باهم * یا نفی عصوبت
ست باهم * یا یکی نسل اهل فرض دیگر نسل اهل عصوبت ست مگر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت * و نزد محمد روایت
قسمت * بر اخ و اخت شد بدینصورت * که جهات از اصول میگیرد * ضم کند باز از فروع عدد * پس حق هر فریق از ایشان
منقسم بر فروع آن میان * یعنی اگر در عصوبت هم تساویست که هر یک از ذوی الارحام ولد العصبه ست مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ با بنت
الاخ یا یکی از ذو   حام از اولاد اهل فرض ست و دیگر از اولاد عصبه ست مانند بنت ابن اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی در همه صورت
نزد ابو یوسف رحم   نجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس پیش اولاد بنو الاعیان بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت اخ و اخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند بدینصورت روایت ست که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد باو ضم کند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه و مثل آن اند اصل را دو یا سه و مثل آن گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسیده
حق آن فرقه بر فروعش منقسم خواهد و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال آنها رسد و اگر همه از
نسل زیاده از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال بآنها رسد و در هر صورت میان شان علی التسویه بر مرد و زن انقسام یابد و
باقی مال در هر دو صورت به اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و در تخصیص کلیه بمذهب امامیه همین ست که مال

براخوة واخوات باعتبار عدد فروع وجهات دراصول ست این مسئله را از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست ثلث آن یک باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست و ثلثین که دو بود یکی از ان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت ست که روس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه روس و روس بنی الاخیاف تماثل ست پس عدد روس را در اصل مسئله ضرب کنیم تا نه حاصل شود و ازان مسئله تصحیح یابد و تقرر و امامیه نیز در صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و آن ثلث علی التسویه برای اخ و اختین منقسم شده با ولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و از ان دو بنت الاخ حق پدر شان و یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به سه بنی الاخیاف برسد دوازده به بنت الاخ و شش شش به هر یکی بنت الاخت و ابن الاخت برسد و مسئله پسر سه اخ سه بنت گذشت که هر سه از جهت مختلف میت ست و آنکه نسل برادر عینی ست وارث مال غیر او کس نیست که جز او نسل ذوی العصوبه نیست و حکم این مسئله نزد هر دو یکیست یعنی واگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولاد شان هستند جهت مختلف میت ست یعنی یکی عیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبه نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و نیز در ان خلاف نیست صورت مسئله اینست

نقشه

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد

بیان صنف رابع حکم در صنف رابع ست چنین و منفرد واحدی چو هست ازین مستحق تمام مال شود که جز او وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقا و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقا باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم و مانع شود بالاتفاق بین الفریقین و چند شخص اند مجتمع گر ازان و متحد حیز قرابت شان و اند درین صورت اقدم ست اقوی و پدر و دن زیادتی اولی و زینهما اقدم ست عیانی و بالاتفاق همه برین حکم اتی و هر زن و مرد که ان هم داقوی و هست بالجمله اقدم و اولی و یعنی حکم منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص ازان صنف مجتمعا باشند و حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل اخوال

وخالات یا جملہ از جانب اب اند مانند اعمام اخیافیہ وعمات علی الاطلاق دریںصورت ہرکہ از آنہا اقوی ست اولی واقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی واعیانی اقدم واولی ازین ہردو ست نزد صاحبین وامام را اتفاق ست با جملہ زن باشد
یا مرد ہرکسیکہ اقوی ازینہا بود در استحقاق میراث اقدم واولی ست پس عمۂ اعیانیہ از عمۂ علاتیہ وعم وعمۂ اخیافیہ اولی ست وعمۂ علاتیہ از
عم وعمۂ اخیافیہ اولی ست ہمچنین خال وخالہ اعیانیہ از علاتیہ واخیافیہ اولی وخال وخالہ علاتیہ از اخیافیہ اولی ست وتنزیل علمائے شیعہ
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام وعمات با اخوال وخالات علاتیہ اعیانیہ حاجب اند وبتقدیر انعدام اعیانیہ علاتیہ قائم مقام آنہا
شوند واز اخیافیات واحد سدس مال را ومتعدد ثلث مال را مستحق اند وباقی با عیانیہ اگر نباشند بعلاتیہ میرسد اگر ذکور و
اناث مجتمع اند متساوی القرابت ای دلبند اصل مشہور پس نگاہ بدارید ضعف انثی نصیب مرد شمارید یعنی اگر ذکور واناث
مجتمع اند کہ بعضی مرد اند وبعضی زن ہریکی از آنہا متساوی القرابت ومتحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنہا اصل مشہور را نگاہداری
ومضاعف حصۂ انثی حصۂ مرد شماری ونزد امامیہ در اخیافیہ تقسیم میان مرد وانثی متساوی ست ودر اعیانیہ وعلاتیہ للذکر
ضعف الانثی پس ہر عم وعمۂ اخیافیہ از ثلث مساوی برسد وبہر یک از عم وعمۂ اعیانیہ باشند یا علاتیہ للذکر حظ الانثیین بدہید
ہمچو اخیافی اند عمی چند کہ بعمات ہمچنین جمع اند خواہ خال ست وخالہ مطلق لیک ہر دو ز یک جہت فی حق این
مثال اجتماع ذکور واناث کہ حیز قرابت شان متحد بود بدینطریق کہ مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر کہ با
ہمچنین عمات یعنی خواہران مادری پدر جمع شوند خواہ خال وخالہ اند مطلقاً اعیانیہ باشند یا علاتیہ یا اخیافیہ کہ باہم جمع شوند
لکن خال وخالہ ہر دو از یک جہت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خالہ ہم اعیانیہ باشد واگر خال علاتی ست خالہ ہم علاتیہ
باشد واگر خال اخیافی ست خالہ ہم اخیافیہ باشد درین ہر دو صورت ترکہ للذکر ضعف الانثی تقسیم خواہد یافت لکن
نزد امامیہ چون ہر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر والانثی منقسم خواہد شد وزن نیمۂ مرد نخواہد یافت
سہ مختلف حیز قرابت اگر ہست پس ضعف وقوتش منگر بل ثلث دو نصیب با دہ ریان دو ثلث بہ پدریان بحق
ہر فرقہ بسر اشخاص پیشود منقسم بقسمت خاص تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند ومیگوید کہ اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعہ مختلف ست یعنی بعضی ازان از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقاً وعم لام وبعضی ازان جانب مادر
میت باشند چون اخوال وخالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز وقوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکہ یک ثلث بحصۂ یکسانیکہ منسوب
بسوی مادر میت اند بدہی ودو ثلث بحصۂ آنانکہ منتسب بجانب پدر میت اند برسانی وحق ہر فرقہ از پدری ومادری بسر اشخاص آنہا بقسمت
خاص کہ عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود ومراد ازین قول کہ ضعف وقوت منگر این نیست کہ در ہر فرقہ ضعف وقوت
را نظر نباید کرد کہ اگر مثلاً عمات اعیانیہ وعلاتیہ واخیافیہ با اخوال اعیانی وعلاتی واخیافی جمع شوند دو ثلث بہمہ عمات وثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیراکہ دریںصورت قوت وضعف ہر فرقہ برای توریث اشخاص آن فرقہ ملحوظ خواہد بود پس ازین جملہ عمۂ اعیانیہ وخال اعیانی وارث
خواہند بود وباقی ساقط خواہند گردید بمذہب شیعہ عمۂ اعیانیہ واخیافیہ وخال اعیانی واخیافی وارث اند ودو ثلث بیک

سدس بعمهٔ اخیافیه و باقی بعمهٔ اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمهٔ اعیانیه با خال علاتی یا
اخیافی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیهٔ مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات
با اخوال و خالات اینکه ثلث حق حیز ام و ثلثین حق حیز پدر است و در هر حیز یا متعدد مختلف الجهة یا متفق الجهة اگر سه کلالت اجتماع
کلالات جهات ثلثه در هر حیز کلالة الاب بکلالة الابوین مسقط است از حق هر حیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بصورت
تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب چون پدری باشند للذکر مثل حظ الانثیین
است و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود و هیچ چون
اب اند عمه چند بکلالات مادری جمع شوند همچنین عمهٔ لام دانی که آن خاله است اعیانی چه این مسئله عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع است که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیه متعدد با خالات اخیافیه متعدد جمع شوند
هر چند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن بجهت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتوانند شد بلکه ثلثین بعمات و
یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عمهٔ اخیافیه که با خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود در هر دو باب
حکم فریقین متحد است

بیان حکم اولاد صنف رابع

حکم اولاد صنف رابع و ان سفلوا با همان صنف اول
یکسان است که بمیراث اقرب اولی است و در تساوی مقدم است اقوی لیکن با اینهمه شرط منضم است وحدت حیز قرابت هم
اقدم آن باشد به عصبیت هر که هست لده چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف
بیان میکنند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد
بنات الابن است هر چند که پایین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات
ساقطه اند هر چند که بالا روند اولاد آنها داخل صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنات الاخوة لام اند
گو فروتر باشند آنهم اولاد خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم
اولاد شان محتاج بیان است لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکنند و میگویند که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان است که بصورت اقدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت است از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود
و در صورت تساوی القرب بعد قرابت قوی مقدم است لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز منضم شود
یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی است از کسیکه
قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمهٔ اعیانیه با اولاد عمهٔ علاتیه یا اولاد عمهٔ اخیافیه گذاشت اولاد اعیانیه بر همه مقدم است و
اگر اولاد اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند و همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر است و
امامیه اولاد هر یک از اینها قائم مقام آباء خود است و اولاد عم و عمهٔ اخیافیه با اولاد عم و عمهٔ اعیانیه و علاتیه ارث سدس اگر یکی
باشد و ارث ثلث است اگر زائد بر یک باشند و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه است و همچنین اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

فصل در احکام اولاد صنف رابع

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور نخواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت است
در اینصورت هر کسی که ولد عصبه است اقدم باشد و چون نزد اثنا عشریه عصوبت معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست سه پس اگر دختری بود از عم و ابن عمه اش اقدم لیکن در صورتیکه هر یک از ایشان در جهت هست
از بنو الاعیان و از این هر دو عمه اعیانی و مگر علاتی است ثانی پس همه مال را در اینصورت هر که دارد قرابتش قوت
این مثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب جهت و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی از ان ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشند پس آن دختر ازین پسر اقدم است لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که در اینصورت قرب جهت اولادشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد ذی رحم است
در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال ثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصباء هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاتی است پس تمام
مال را در اینصورت آنکس خواهد برد که قرابت و قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایة خواهد بود و بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی باشد که ولد ذی رحم
است بر ثانیه با آنکه ولد وارث است تقدم دارد چنانکه گذشت سه در قرابت چه قویتست صریح و در اولاد الوارث ترجیح و پسر عمه
بنی الاعیان اقدم از بنت عم لاب میدان چون اولا بیان نمود که بصورت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابة
مستحق میراث میشود حالا الکلیة آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح است بر اولاد الوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی
اگر ذوی الارحام حسب قرابت قوی باشند و دیگری ولی الوارث یعنی ولد وارث بود حسب قرابت قوی بر ولد وارث ترجیح باشد اگرچه
بامریست که در ذاتش موجود است آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث بامریست که در ذات دیگری موجود است که آن عصوبت باشد
پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم است بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت سه و نزد بعض گرچه است
اینهم و گرنه نسل وارث است اقدم پس همه مال را او تنها مستحق بنت عم لاب اینجا یعنی ظاهر الروایة همان بود که قوی القرابة بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشائخ است که در میراث نسل وارث از همه اقدم است پس ازین اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام
مال متروکه تنها بنت عم علاتی مستحق است سه و در قرابت مساویست الا که مختلف حیز قرابت ها و اعتبار عصوبت قوت و نماید درین
صورت و دو ثلث حق حیز آباست و یک ثلث از آن قرابت امهاست و معتبر در فریق اول بیان و مقسما قوت قرابت ان و معتبر جانب
پدر و انی و قوت نسل وارث ثانی حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگرچه قرابت مساویست لکن حیز قرابتها
مختلف است که بعضی از جانب اب و بعضی از جانب ام [illegible]
ذوی الارحام ابویه [illegible]

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودن شرف اتصال القرابتین مع ولد وارث که جد صحیح و جدهٔ صحیحه باشد بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیدارد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درین صورت اختلاف حیز قرابت مع ثلث مال حق حیز ابائی ست و یک ثلث ازان حق اقربای والدیست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریقها درایان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دارند یعنی اگر بطرف اقربای پدری اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابتست بعد آن معتبر نسل وارث است یعنی اولاد عصبه چون جانب ها درایان عصوبت متصور نبود و اعتبار نسل وارث انجا منفرد شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شوند اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی از آنها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد و نزد ابو یوسف عقیل و فهیم حصهٔ هر فریق تقسیم و در فروع ست بر سر ایدان و بالحاظ جهات ایشان و بطریق محمد و اما قسمت صنف اول ست اینجا که بوجه تقسیم نصیب فریق بطن اعلی الخلاف بالتحقیق و ایشان و دی جهات نیز عدد از اصول فروع اخذ کنند و در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلافست نزد ابو یوسف رحمه الله حکم اینست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق بدو جهت ست سهام هر دو جهت وارسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جائی قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی الخلاف ست یعنی اول بطنیکه دران اختلاف بذکورت و انوثت واقع شده لکن بطن علی الخلاف جهات از اصول میگیرد و عدد از فروع اخذ میکنند و بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین پسر دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان پسر بنت خال علاتی اند بصورت

نزد ابو یوسف ۳ له از ۳ و تصحیح او ۳۳ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

	فریق ابویه			فریق امیه		
	عمهٔ علاتیه	عمهٔ علاتیه	عم علاتی	خالهٔ علاتیه	خالهٔ علاتیه	خال علاتی
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	ابنین	بنتین		بنتین	ابنین	
نزد ابی یوسف	۱۰	۱۰		۲	۸	
نزد محمد	۶	۱۸		۲	۱۰	
نزد امامیه	۴	۱۲		۲	۶	

اصل مسئله از سه ست دو ازان حق حیز پدری و یک ازان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله سی و شش

نزد ابی یوسف مسئله از ۳ و تصحیح از ۹ — نزد امام محمد مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۸

میت

فرزند

ابویه — امیه

عمه عینیه	عم علاتی	عمه علاتیه	عم اخیافی	عمه اخیافیه	خال اعیانی	خاله اعیانیه	خال علاتی	خاله علاتیه	خال اخیافی	خاله اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درین صورت بنت الابن عمه اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خاله اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش از ین سه بنت الابن عمه اعیانیه و دو بابن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و خاله اعیانیات نباشند اولاد عم و عمه و خال و خاله علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از نه چهار از ان بابن البنت عم و دو به بنت الابن عمه و دو بابن البنت خال و یک به بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی از ینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و مثل علاتیات قسمت مال میان شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است و بطریقه امامیه درین صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا اولا در مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب که نه باشد در رؤس اخیافیات ابیه ضرب نموده از هجده حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده حق ابویه و شش حق امیه است از ان دوازده هشت سهم عمه عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی بالمناصفه بعم و عمه اخیافیه رسیده باولاد هر یکی واصل گردد و از ان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خاله اعیانیتین بالتساوی منقسم شده باولاد آنها و دو بهر یک خال و خاله اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت عدم از هر طرفی علاتیه اولاد مستحق شوند و جائیکه نصیب هر فرقه بر افراد شان مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح نمایند پس عمه و اعمام ابوین عم شان و خاله و خال والدین بیجان و نیز اولاد شان اگر چه نسل و ولد پنین عم و خال جد و جده و خاله و عمه اینها بعد از ان نسل شان فی ان سفلا همه احکام صنف رابع را منتقل دان بجانب اینها یعنی هر گاه کسی از ین صنف رابع از عمومه و خؤله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس باولاد و نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی از اینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده صحیحین پس باولاد و نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری بجای عمومه و خؤله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی اگر چه اسفل باشد از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را بر هیچ فرقه یعنی عمومه و خؤله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عمومه و خؤله ابوین پس عمومه و خؤله جدین و جدتین الی غیر النهایه قائم مقام عمومه و خؤله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در قوله همچنین عم و خال الخ مفید فوائد جدیده است اول تعقیب ... ثانیاً اثبات بعم و خال و والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش بهفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و چه شمردن خنثی در بعض احیان و در بعض
اوقات مرد نشست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی قول اکثر صحابه و امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین در رحمهما الله رفته اند و
همین روایت مفتی به است مثالش اینست که اگر کسی ابن و یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن
است مختار عامر شعبی قول عبد الله ابن عم نبی است که بخنثی حواله باید کرد نصف هر یک حصه زن و مرد یعنی قول اکثر صحابه
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لیکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان است قول عبد الله
ابن عباس که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نموده و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یک از زن و مرد که بجای خنثی فرض
توان کرد بدهند بوجه منازعتی که ورثه دیگر با او است یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن با و بدهند و خود خنثی
میخواهد که من از زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی لیکن مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین گفت جدا جدا
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطا نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکی جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و از این تخریج لازم می آید که همین مذهب عامر مختار ایشان است بل مذهب ایشان همانست
که سبق ذکر یافت گفت ابو یوسف و الا التقسیم لکن هر دو زن از شرکت سهم پس فریقی که از آن بود خنثی نصف یک مرد و
نصف یک انثی حصه کامل از برایش دادن و صحت مسئله بکن بیان که اگر کسر در حق خنثی است بسط سویش حق
فریقش است پس ضرب دون بر آن حق خنثی بر شمردن صحاح آنهمه را نیست گر کسر در حق خنثی جمله حصه اش بر اصل مخرج
دان بهر دو عول است بالجمله این خلاصه قول یعنی ابو یوسف رحمه الله تخریج قول عامر شعبی چنین گفته بود لا
مال بیت را دگر شرکت سهم و ثبت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از آن فریق خنثی
است و لا خنثی را ... برآورده برزن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکی و نصف حصه یک
انثی از آن فریق برآورده برزن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکی و نصف حصه یک انثی
از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بطریق نمایند که اگر حصه که بخنثی رسید
در وی کسری است حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده برای
بقیه فریق آنهمه اعداد صحیحه شمار نموده مثالش بعد از این مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه در آن خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند و در این صورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست

ست کہ شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعدہ بعینہ قاعدۂ تصحیح مسئلۂ خنثی ست بمذہب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمہ اللہ
بدینطریق کہ حمل را از ذکور شمار کردہ یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کردہ بار دیگر تصحیح مسئلہ سازند پس بنگرند کہ میان
ہر دو مسئلہ کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین ہر دو مسئلہ اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئلہ کہ اعدادش اکثر باشد اکتفا نمایند
و اگر در میان ہر دو مسئلہ توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در ہر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب نمایند
و حاصل ضرب ہر یکے درین دو صورت کہ توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئلہ شمارند

پس سہامیکہ از ذکورت او	حصۂ ہر کس ست ای خود تخمیناً	زان تصحیح کہ انوثت است	در توافق بود وفق ضرب بالکو
بعد ازان حصۂ انوثت گیرد	زن تصحیح حالت تذکیر	یا بوفقش توافق است اگر	حاصل ضرب ہر دو حال نگر
دہ بہر وارث از نصیب او	ہر چہ کمتر بود ازین ہر دو	فضل ہر وارثی نگہداری	مستحق را بوقت بسپاری
ہمہ باقی پس از ظہور ولد	دہ بوی گر ہمہ حقش باشد	ور بود مستحق بعض ازان	باقی را بوارثان برسان

چون از قاعدۂ تصحیح مسئلہ فراغ حاصل شد طریقۂ استخراج سہام ہر دو حالت بیان میکنند کہ بعد از تصحیح مسئلہ سہامیکہ از
مسئلۂ ذکورت حمل بحصۂ ہر کس رسیدہ در کل تصحیحیکہ از تقدیر انوثت حمل قرار یافتہ ست ضرب باید کرد اگر میان ہر دو مسئلہ تباین باشد
و اگر میان ہر دو مسئلہ توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب باید نمود این یکوست بعد ازان سہامیکہ از مسئلۂ انوثت حمل بہر
از ورثہ رسیدہ در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت شدہ باشد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب
کنند و در حاصل ضرب ہر دو حال ملاحظۂ کمی و بیشی نمایند پس بہر وارثی از ہر دو حصہ و ہر چہ کمتر بود بدہند و فضل حصۂ
زائدہ ہر وارث را نگاہدارند ہر کہ مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل و ظہور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل کہ تمام باقی
از حصۂ حمل و فضل حصص ورثہ بمولودیکہ از حمل پیدا شدہ بدہند اگر آن مولود مستحق آن ہمہ مال باشد و اگر مولود مستحق بعض ازان
مال ست آنقدر بوی رسانیدہ باقی را بوارثان مستحق آن برسانند و ہر قدر فضلی کہ از حصۂ ہر کسی موقوف بود بحمل بودہ باکسی ...

گر ز شخصے بماند یک دختر	ہم زن حامل و اب و مادر	گر بود حمل در شمارۂ مرد	صحت از بست و چار باید کرد
ور بود در شمارۂ انثے	صحت از بست و ہفت و آن آنجا	وفق یک زان بجملۂ دیگر	دو صد و شانزدہ شمار ثمر
بدہی بست و چار زین حاصل	حصۂ کمتر زن حامل	ہر یک از والدین برسان	سی و دو کمترین حصۂ شان
سیزدہ سہم و حق دختر	کہ ہمین ست حصۂ کمتر	یکصد و پانزدہ کہ می مانند	منقسم بعد وضع گردانند

ہر گاہ از بیان ضابطۂ تقسیم مسئلۂ حمل پرداختہ آمد مثالی برای توضیح بیان کردہ شد کہ اگر شخصی زوجۂ حاملہ و یک دختر و یک ... و پدر و مادر باقی
ماند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درینصورت بسبب اجتماع یک ثمن و سدس مسئلہ از بست و چہار تصحیح باید کرد و سہ حق ... و چہار حق
ہر یک از ابوین و سیزدہ حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درینصورت باجتماع یک ثمن و سدسین و ثلثان
مسئلہ منبریہ گردید کہ اصل از بست و چہار و عول بسوی بست و ہفت باشد سہ حق زوجہ ہشت حق ابوین و شانزدہ ...

که از اقران و امثال وکسی زنده نماند و همچنین ست در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما برهمین قول اخیر فتوی داده اند و بمذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
ست از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آنمدتست که امثال و
اقرانش زنده نمانند — مال مفقود جمعی از علام — داشته وقف اجتهاد امام — لیک از مال مورثان وی حصه او برای خودش
چونکه در مدتش نشد حاضر — حکم مرگش ز شرع شد صادر — مالش آن وارثان وی ببرند — که دم حکم بر ز عمر خورند — بود مالیکه بهر او
موقوف — ساز بر وارث کسی معروف — که ز متروک اولی مفقود — مال در حیز توقف بود — یعنی جمعی از علمای علام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا اینمدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثا تقسیم نماید و همین ست مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب
خواهد بود آنکس محجوب نخواهد گردید خواه حجب حرمان یا حجب نقصان بورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش از عمر بر میخورند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او
مال مذکور برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثه مورثش بدهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه
برایش نهاده اند بورثه موجوده بدهند — اصل تصحیح مسئله که در آن — هست مفقود و انشش نیسان — زنده مفقود را بگیر اول —
از تصحیح مسئله بعمل — بعد از آنش گرفته از اموات — بار تصحیح کن بحال وفات — نسبت هر دو مسئله بنگر — ضرب تصحیح هم چو حمل شمر —
یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین ست که اولاً مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن
مفقود را از اموات ... تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو مسائل
باهم و تصحیح مسئله اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هرچه هر کس را از مسئله وفات
مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هرچه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هر که مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضره
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود بوجود نصف که فرض زوج ست مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ
و اختین ست و چون این یک بر رؤس ایشان منقسم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو باخ و
و یک یک باخوات و بتقدیر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

هر نصیبی که آن بود اکثر
و از محمد دو قول شد مروی
قول ثانی که حصهٔ دو پسر
از ابو یوسف است هم مروی
هست مروی که حق یک دختر
نگر اخذ کفیل هست ضرور

از جملهٔ چهار ابن یا دختر
زان یکی آنکه بهر حمل نهی
یا دو دختر بهر انچه هست اکثر
و دوین قول لیث هست قوی
یا حق یک پسر که هست اکثر
تا کند جبر نقص بعد ظهور

بو حنیفه برای حمل نهد
حصهٔ سه بنات یا سه پسر
نه پی حمل و ده بقیهٔ آن
بلکه از وی منقول اقوی
بایدش از برای حمل نهاد

دیگر انرا اقل حصه بدهد
هر نصیبی که آن بود اکثر
ورثه را اقل حصه شان بده
که درینجا ست بیان فتوی
ورثه را بقیه باید داد

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر از آن بود بانتظار وضع حمل و تقسیم ترکه توقف کنند و اگر [?] قبل آن واقع تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که نشاید تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند اگرچه مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر نشود بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر بود باید برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام راویست بعض علما بدین اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از آن هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده اینست که برای حمل حصهٔ سه دختر یا حصهٔ سه پسر هر چه ازینها اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر اینست که حصهٔ دو پسر یا دو دختر هر چه ازینها اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیهٔ ترکه دیگر ورثه را اقل حصهٔ آنها بدهند و همین است قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که برای حمل بر بیان فتوی است بروایت خصاف مروی شده که حق یکدختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درینصورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور ارشش نماید یعنی اگر از حمل اولاد زیاده پیدا شوند کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و نزد بعض اثنا عشریه نیست [?] اگر برای حمل حصهٔ دو ذکر نهاده شود و بورثهٔ دیگر اصل حصهٔ آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبهٔ آنها دخلی نبود بدهند و رنه اقل حصهٔ شان بآنها بدهند باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثهٔ آنرا باز ستانند

زوجه هست حامل اگر
وارثی هست ای ادیب آن
وارث و موقوفی ان زنهار

زاد بر جستهٔ مدت اکثر
سوی ورثهٔ شان هم آن کدوان [?]
بعد مردن علوق آن انثا

یا کمتر از اکثر مدت
زاد گر بعد اکثر مدت

بر زمانیکه باقیست عدت
یا که بعد از گذشتن عدت

یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله یعنی [?] زن حامله [?] اهل الورثه باشد از زوجه میت یا زوجهٔ کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجهٔ میت است و فرزندش اکثر مدت حمل یعنی بدو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پردازند برای زوج از مسئله حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئله وفات بست و هشت حاصل میشود و برایش از مسئلهٔ موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست و چهار
میشود و همین اقل ست که بدهند و برای هر دو اخت از مسئلهٔ حیات دو بود بعد ضربش در مسئله وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئلهٔ حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی هجده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاهدارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوفه بهر دو اخت
سپارند و نزد امامیه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار ازان بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند و دو باختین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصهٔ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد
میرد و کشته گر شود مرتد ✤ یا که ملحق بدار حرب شود ✤ کسب اسلام و ردتش هر دو ✤ دان حق وارثان مسلم او ✤
مذهب صاحبین بست همین ✤ لیک نزد امام اعظم دین ✤ هر چه مکسوب حال ردت اوست ✤ موضعش بیت مال هست بدوست
شافعی گفت هست بیت المال ✤ موضع مال کسب هر دو حال ✤ هر چه بعد لحوق کسب نمود ✤ فیئی بالاتفاق خواهد بود ✤
مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بزبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس انچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثهٔ مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزد امام اعظم دین
ابو حنیفه رحمه الله هر چه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هر چه در حال اسلام کسب کرده بود
لا بد حق ورثهٔ مسلمین اوست و بخلاف آن امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هر چه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده ست آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین و شافعی
رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثهٔ او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود انچه مرتده راست در
هر حال ✤ وارث مسلمش برد آنمال ✤ یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حالی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواهند یافت نزد امام ابی حنیفه و اصحاب وی و وجه فرق در
مرتد و مرتده اینست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بردت اوست که بمجرد ردت هالک گردید ازینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابی حنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگرچه دای بون خ مه اش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل وی نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک او باشد و بورثهٔ مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش و مال
مرتد یکیست چون از بیان میراث مرتد و مرتده پرداخته آمد بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ✤ هر زن و مردکان

شود و مرتد * وارث هیچ کس نمیگردد * مرتد اگر گشت جمله اهل بلد * پس توارث میان شان باشد * یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یکصورت که اگر جمله اهل یک بلد مرتد
شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هر گاه کسی از آنها بمیرد ورثه او و باقربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید
نزد علمای اثنا عشریه مرتد و مرتده دو قسم اند فطری یا ملی [illegible] بهنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خودش بعد بلوغ از
اسلام برگشته [illegible] اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
[illegible] اقرب باشند [illegible] وارث کافر او اقرب [illegible] نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
[illegible] امام زمان است چنانچه نزد اهل سنت در صورت آن مال بیت المال است اینجا لازم آمد که مرتد وارث
[illegible] مسلم [illegible] نشد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
و مرتد فطری نزد ایشان [illegible] واجب القتل است و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
[illegible] لکن هیچ اینجا خلاف اهلسنت است زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست [illegible]
مرتد [illegible] ارتداد میان فریقین اختلافی نیست * بیان اسیر * مسلمی اگر گرفته بند * کافران شود از حرب نه برند تا زمانیکه
مسلم است اسیر * حکم او عین حکم مسلم گیر * ور بگشت از طریقه اسلام * عین مرتد شناس در احکام * از آنجا که اسیر را در یکصورت
حکم مفقود و حمل است لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته شود از حرب نه برند تا زمانیکه
اسیر مسلم است حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت * گر ز اسلام و کفر نیست خبر * هم ز موت و
حیات نیست اثر * آن اسیر است درچنین هنگام * مثل مفقود در همه احکام * یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او [illegible] پیدا نیست [illegible] وقت اسیر در همه احکام مثل مفقود است بالاتفاق بین الفریقین هر گاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مال او را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه اش
[illegible] دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران دعوی شهادت نمایند در آنصورت
[illegible] تقسیم مال وی نافذ فرماید * بیان حرقی و غرقی * جمعی از اقربا که باهم شان
[illegible] است حیات [illegible] از جمله غرق شدند یا همه مبتلای حرق شدند [illegible]
[illegible] هر گاه مفهوم * هر قریبی که او بعد حیات * هست وارث شود ازین اموات * نشود وارثی یکی ز دگر * زین جماعه
[illegible] یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعة غرق شدند
در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند خانه آتش
درگرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا بافتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هم هستند منسوب بهدم

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را معلوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هر کس از اقربای شان که او بقید حیات ست وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین ست و همین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و هالکان
حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و هالکان بامراض وبائیه وغیره ست لیکن قولیست از علی و عبد الله
بن مسعود هم شده مروی که همه وارث اند این اموات در متاعیکه داشتند بلا شبهه جهه باهم رسیده و زین میراث
نیست باید که محل تراث یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز الاتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک
قول دیگر هم از جناب علی مرتضی و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بنظر تقیه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات
وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر یکی ازین اموات ست بدیگری ازین اموات که وارث سیاه آنهاست باشد
خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه بطور ارث بکسی در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال
محل ارث یکدیگر نخواهد بود و ورثه وارثیت مال ذاتی خود شان لازم خواهد آمد همچنین ست مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم مکان
و غیره بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت هم مخبر
وارث با جمیع صورت فقدان اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی
ازینها صاحب اولاد است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس مینمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند و از وارثان پسر غریق زوجه و یک ابن ست و از وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن ست و ترکه پدر غریق یکصد و بیست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار در صورت
بمذهب اکثر اهل سنت ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمن که شش دینار ست بزوجه او باقی چهل و دو به پسر
او رسانند و از ترکه پدر غریق شده ثمن که شانزده دینار ست بزوجه باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنا بر وجه
ثانی که مختار امامیه است اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن که شانزده دینار ست بزوجه او دهند و باقی را
میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار به هر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت و پدر را وارث فرض
کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده ازان یکی بزوجه و هفت به پسر
زنده پدر غریق رسانند و ثمن که پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق و پنجاه و
شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده هست ثمن که هفت دینار باشد بزوجه و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر پسر دو برادر خانه بیفتاد و پسر یکے برادر دیگر دختر و مولی گذاشتند و ترکه پسر یکے نود دینار ست چون مسئله
بنده سهم اشمرا زترکه پسر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر پسر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر پسر یک و باقی سی دینار
بمولی هر یک می‌رسد بعد سبب ابا بیه بیتصورت تقسیم ترکه پسر یکی برادر و دختر او و فرضا و ردا باشد که و چون بنت و نشان حاجب نبوده
هست مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بر روایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود او لا برادر اکبر را بیست و برادر
اصغر را وارث شمرده شصت دینار و در سدس و نصف ام و بنت سانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین کبر برادر صغیر بعد
وضع نصیب ام و بنت و سی دینار به برادر اکبر رسانند و از این سی دینار هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک سانیده ده ده
بمولی هر یک میرسد پس مادر هر یکی بیست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب
فلنختم الکتاب سه ختم شد تکمله بحمد الله ✱ از ابو المحامد جریده سیاه ✱ دارم امید از خدای کریم ✱ که رسد خلق از ان نفع عمیم چون
از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن خاتمه میپردازم خاتمه و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه بصورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت تامل نیست که اصل مسئله را از سه
فرض کنند یکی از آن حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را
و اگر تباین است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن بصورتیکه وصیت برای
اجنبی بمثل حصه احدی از ورثه خود نمایند و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند در بیتصورت باید که تصحیح مسئله ورثه بقبول عدد تصحیح نموده
سهام وارثی را که برابر موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح فزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه عول تقسیم آن نمایند مثلا
شخصی یک زوجه و یک بیت و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر باو بدهند تصحیح مسئله از بیست و چهار باشد
سهام زوجه سه و چهار [illegible] هفده بابن پس هفده بر بیست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه
اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند در بیتصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست طریقه اش مثل طریقه تصحیح
مسائل حمل است که اول بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند و هر چه
باقی ماند بموصی له رسانند مثلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ
وصیت مسئله از ده تصحیح بیابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین است
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت
یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده شود به هر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۱۰ تصحیح از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴	۱	۱	۴

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان هر دو مسئله نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴ / ۳۴	۱ / ۱۰	۱ / ۱۰	۴ / ۳۴

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت مسئله کدام صورت ست که شخصی مرد و زوجه حامله گذشت اگر زنش پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی (بشگفت آرند و یجه و هنا در ۱۲ ماه) زائد جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحده زائد یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دهند ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را سوای ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد ایشان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق (ولاست اگر ولد مرده زاید) زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله (پسر از ترکه میت وارث) تواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن بدختران و باقی یک بعم پس اگر برادرزاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت از ذوی الارحام معدود شده باقی بعم که عصبه است میرسد و نزد امامیه بصورت همه ترکه حق دختران است مسئله اگر کسی را امید ورثه حمل باشد کدام صورتست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در صورتیکه میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده و حمل ذکر را چیزی نمیرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده رسد تصحیح که دو با بنت الابن تکملة للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده است حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نمود و
حامله شد و اولاد زوجش مرد بعد از آن عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه است
و در صورت تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهر دو صورت لا الاخ
وارث است مسئله کدام صورتست که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت دو دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار است نزد امامیه فرضاً و رداً بهم دختران رسد
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورتست که شخصی چهار زوجه گذاشت زوجه اولی نصف که و نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع مال
متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی او بیه و پنج سهام نصیب زوجه ثانیه
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه باتفاق فریقین مسئله چگونه متصور است که شخصی در ترکه میتی دعوی کند که زوجه غائب
من اگر زنده است او از این مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و
دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شوهر خواهر اخیافیه است گذاشت مسئله از شش یک ازان حق مادر است و چهار
حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضه وی است بصورت مماتش نصیب زوج او بعصوبت باشد
که برادر علاتی میت است نزد امامیه بصورت جز مادر دیگر برادرانش نرسد مسئله زنی مرد و سه بنات عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شوهر و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر
این زن ازدواج نمود و از این پسر پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود وارث ترکه جد خود شوهر و برادر اعیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورتست که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرد و از وی هفت فرزند گذاشته مرد و بعدش جد این بنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک از بنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه موروث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزاده خود متزوج کرد و از وی پسر متولد شده این شخص بعد فوت برادرزاده خود درگذشت پس نصف که بفرضیه

دخترش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جمله ترکه جز دختر بدیگری نمیرسد
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی ازان دو اخوان با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی
حق برادر دیگر است بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حرهٔ نکاح کرد و ازو دو دختر حره متولد شدند و بعد ازان با کنیزی تزوج نمود و ازوی
یکدختر رقیقه بوجود آمد بعد ازان دختری از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درینصورت بنت حره مشتریه
مستحقه ثلث بالفرض و ثلث بالولاء و بنت حره دیگر وارث یک ثلث بالفرض ست و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن زنان
وارثه مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه هر زنی را ازان زنان یک دینار میرسد الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد درینصورت مسئله از دوازده عول بهفده یابد و از هفده دینار
هر یکی سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه ست
و درینصورت نزد اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس بطریقه شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت کدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب صورتیکه
برادر علاتی شخصی با ام ام آن شخص بعد التزویج پسر گذاشته در گذرد پس این شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته
بمیرد عم اعیانی از میراث او محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادر زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد
که بعد گذشتنم ازین جهان ابنای خمسه من منجمله مالم یکی را دو دینار و سدس بقیه مال و دومین را سه دینار و سدس باقی و سومین را
شش دینار و سدس باقی و چهارمین را هشت دینار و سدس بقیه و پنجمین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلاکسر بطریق
ارث شرعی برسد پس همه مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنای خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود بود الجواب آری اگر پدر شخصی با دختر زوجه پسر خودش نکاح کند و از هر یکی ازین دو ابن پسری
متولد شود ابن الاب عم علاتی ابن الابن باشد و ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم شخصی و هم خال او
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند ازین هر دو یک پسر متولد گردد
ولد هر یک از دو برادران برادر دیگر هم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولادین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشد
مسئله شخصی ابن العم و خال یکدیگری میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند که ازو بنت
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند ربیبه که از تخم برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

مسئلہ شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش وجه خویش دید پرسید که این کیست زن گفت که شوہر منست و تو بندهٔ او هستی این صورت اگر ممکن الوقوع ست بینوا و توجروا الجواب نعم باین طریق که مرد دختر خود را بنکاح غلام خود در آورد و آن دختر کنیز ازان بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد ازان بوضع حمل عدتش منقضی شد و ہمان دم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست ہمین زوج خود فروخت ہر چند این مسئله از مسائل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت انداز اذہان بود و بمیراث ہم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت

فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیارست لہذا العبض قواعد آن بر دو اصل بنگاه می سپارم اصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع ست یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده وغیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام سته این مثلث کافیست

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱								
۲	۴							
۳	۶	۹						
۴	۸	۱۲	۱۶					
۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵				
۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶			
۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹		
۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	
۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

و طریق ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز ہمین است مثل ضرب آحاد در آحاد است که صورت عدد مضروب را در آخر

اصل اول فصل سوم در ضرب

وطریقه امتحان صحت وسقم نسبت که میزان مفرد بین که عبارت از بقیه آنها ست بعد طرح نه نه گرفته و در یکدیگر ضرب کرده حاصل
با میزان سطر مجموع به بینند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل ست **فصل دوم** بدانکه قسمت تجزیه اعداد مقسوم است بر
مقسوم علیه و قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه ست یا کمتر از مقسوم علیه یا زائد بران صورت اول خارج قسمت واحد و در صورت
مقسوم را بمقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلاً مقسوم هفت ست مقسوم علیه هشت اول ابا نسبت
ثمن ست همان خارج قسمت باشد و همچنین پانزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف ست که همان خارج قسمت باشد و د
ثالثه عددی که ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه کم با
اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم یکمتر از مقسوم علیه حاصل شود آنرا صحاح
دانند و هرچه از مقسوم باقی مانده ست آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه اخارج
دانند مثلاً یکهزار و ششصد و پنجاه و دو را بر بیست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بیست و شش

۲۶ / ۱۸۵۲ / ۷۱

خاتمة الكتاب

هذا الجدول المثلثي خاتم ما اردنا ايراده في هذا الكتاب اللهم لا مانع لما منحت انت الموفق للصواب
لفضلك وانت المفتي لمغلقات الابواب عليك التعويل والاتكال اذا عالت الامور الصعاب وانت خير ما
ليس وراءك المرجع والمآب اشكر في شكر لا ينبغي لاحد سواك ايها الكريم الوهاب على توفيق
اياي لختم الكتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع المشتمل لاختلاف احكام موارث
اهل السنة والامامية في كل باب والنافع اكثر صحف الفن لاحتوائه على فرائد الفرائض
والحساب التي خلت عنها تلك الكتب مع كثرة الفصول والابواب ولسبع خلون من اوائل
جمادي قد تم واستراح من تسويد الكتاب سنة الف ومائتين وتسع
سبعين من هجرة مصحح الحساب مقيل السيئات نواقب سهم الحبيب المجاب المرسل الى الثقلين
بالحكمة وفصل الخطاب صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه ورثة الانبياء خير آل واصحاب و
انشد مورخا سنة ختامه بلسان الجمع عالي الجناب الحبر العلامة قدوة اولي الالباب الا
بالمجد العلي والافخم بالفضل الحامي مولانا مولوي هادي علي اللكهنوي سلمه الله

قطعه
جمع کرد این کتاب فیض نصاب ❊ همه آسان مشکل فرائض
کفت هادی بسال تالیفش ❊ شارح مجلی مسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که رساله فتاوی المیراث از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی محمد یوسف صاحب سلمه الواحد در مطبع فیض منبع منشی نول کشور واقع لکهنو بماه رجب المرجب سنه ۱۲ هجری مطابق ماه ستمبر سنه ۱۸ ع بار دوم طبع